

بادرنگی مختصر،  
بر پاره ای از عملکرد های جمهوری اسلامی ایران،  
میتوان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود

ش. ن. ستیزمند  
(۲۴می ۲۰۰۷)

- ۱- در آمدی مختصر بر موضوع مفصل.
- ۲- واکنش جمهوری اسلامی ایران در قبال اعلامیه " هوادارن...".
- ۳- تحریف واقعیت ساواک و تطهیر واواک توسط جواد مظفر.
- ۴- ترفند "انحلال" و " از همپاشی" نهاد های استخبارتی در افغانستان.
- ۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده ("ساواما" چگونه متولد شد؟) و (افسران سپاه از امامزاده ی " ک گ ب " آمده اند ) :
- ۶- نگرش رضا براهنی و اسناد ساواک.
- ۷- معرفی کتاب " بازی شیطان " از دکتر مرتضی محیط.
- ۸- " آیین نامه نحوه اجرای احکام قصاص ، رجم ، قتل ، صلب ، اعدام و شلاق " در جمهوری اسلامی ایران .
- ۹- چگونگی شنکجه و اعدام در زندان های جمهوری اسلامی ایران از دید ایرج مصداقی.
- ۱۰- شناخت عوامل و اجتنان جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و افشای بیرحمانه آنان ؛ کمکی است به مردم هر دو کشور.

۱ - در آمدی مختصر بر موضوع مفصل:

خبر اخراج ظالمانه پناهندگان از ایران و اطلاع از مرگ و زخمی شدن چند تن از کارگران افغان که توسط پولیس وحشی جمهوری اسلامی ایران از عمارت سه طبقه به زیر پرتاب شدند، قلب نگارنده این نوشته را همانند قلب هر افغان آزاده و هر انسان با عاطفه ، شدیداً به تپش انداخت و آتشی از کین و نفرت از این جمهوری خون و خیانت ، تازیانه و دار را که در تبهکاری و آدمکشی و ضدیت با زن و مرد و مردم و تمدن شهره آفاق گردیده ، سراپای وجودش را در خود کشید، سوزش آن فریادی شد و شکل این نگاشته را بخود گرفت. بیاد اعلامیه ای افتادم که دوستان ( هواداران جنبش دموکراتیک نوین افغانستان " شعله جاوید" ) در ۱۵ جنوری ۱۹۹۹ از من تقاضا کرده بودند تا در رابطه با قتل های زنجیره یی فرزندان آزاده ی ایران مطلبی (ولو مختصر) بنویسم. یاداشت زیر را تحت عنوان ( « جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم » ) بروی کاغذ کشیدم که مورد تایید دوستان قرار گرفت. خوب است آنرا با هم یکجا مطالعه نمائیم :

« جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم ! »

« موجود عجیب الخلقه ی ( جمهوری اسلامی ایران ) که ساواک بنا بر دستور سیا شرایط زایشش را در سالهای قبل از انقلاب ۱۳۵۷ مهیا نمود ، رژیم است ضد علم و تمدن ، تکامل و تعالی و انسان پوینده و دگر اندیش ؛ سبکسرانه تلاش می نماید تا با کشتار سیستماتیک فرزندان شجاع و مبارز ایران ، چون دکتر شرفگندی ها، قاسملو ها، سعید سلطانپور ها، سعید سیر جانی ها، مجید شریف ها، داریوش فروهر ها، محمد مختار ها و... های دیگر توسط شبکه های اطلاعاتی و تروریست ( اعم از ده ها هزار ساواکی در قالب آخوند و ملا ) حساسیت و فعالیت این شبکه های مخفی را به رخ مردم ایران بکشد، همچنان با تمرکز نیرو های نظامی به مرز های ایران و افغانستان که پی آمد بلاوقفه اش سوق قوت های وحشی طالبان به سر حد غربی افغانستان بود . خواست در برابر اجیران سرمایه جهانی ( طالبان ) قدرت نمایی نموده و باند مزدورش ( حزب وحدت ) را در جنگ علیه طالبان سیه اندیش در افغانستان یاری رساند . در افغانستان نیز رژیم کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و دولت پویشالی که متعاقب آن کسب قدرت نمود به مدد ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بیشترین قربانی

را از صدیق ترین فرزندان انقلابی کشور مانند اکرم یاری ها ، رستاخیز ها ، سرمد ها ، داود ها ، مجید ها ، مسجیدی ها، بهمن ها و ... گرفت . همین طور رزمندگان انقلابی دیگر چون داکتر فیض احمد ها ، انجنیر فتح ها ، مینا ها و ... های دیگر را ارتجاع مذهبی افغانستان به ویژه باند حکمتیار به همکاری ISI در پاکستان و به اتکای جمهوری اسلامی ایران در اصفهان و سایر شهر های ایران به شهادت رسانید . دست های رژیم اسلامی ایران نه تنها به خون پاک گل های سر سبد جامعه ی ایران آلوده است ؛ بلکه تیغ آن به همدستی حزب وحدت اسلامی افغانستان گلوی هزاران افغان پناهنده ی زحمت کش و بی دفاع را در داخل خاک ایران بریده است .

کلید پیروزی مردم دو کشور برادر که با هم درد مشترک دارند را در همبستگی و سرنگونی قهر آمیز هر دو رژیم باید جستجو کرد .

با آرزوی وحدت و همبستگی مردم ایران و افغانستان . «

مندرجه (شماره ۲۴۴ مورخ ۱۵ جنوری ۱۹۹۹ نشریه هفتگی " ایران استار " چاپ تورنتو)

## ۲- واکنش جمهوری اسلامی ایران در قبال اعلامیه " هوادارن... " :

بعد از نشر اعلامیه " هواداران جنبش ... " در شماره فوق " ایران استار "، دستگاه " واواک " جمهوری اسلامی ایران فقط یک هفته بعد زیر نام مستعار ( محمد جواد مظفر ) از ( ؟ ) نوشته ای زیر عنوان " دستگاه امنیتی عشق یا نفرت " را به " ایران استار " غرض نشر فرستاد . نویسنده در آن نوشته وانمود کرد که ساواک وجود ندارد و در ضمن چپ ایران را پوچ و ناتوان و کفی بر آب خواند .

« دستگاه امنیتی عشق یا نفرت ( محمود جواد مظفر - تهران ) »

« سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه ( ساواک ) از زمان تاسیس خصوصاً پس از پانزدهم خرداد ۴۲ علی الخصوص از آغاز دهه ۵۰ تا فروپاشی رژیم سلطنتی در ۲۲ بهمن ۵۷ آنچنان در منظر مردم منفور بود و آن قدر این نفرت و انزجار عمومی غیر قابل انکار می نمود که دست اندرکاران و سردمداران آن دستگاه نیز بر آن واقف بودند . از لطایف عبرت آموز تاریخ همین بس که یکی از ابزار های فشار ساواک بر افراد مبارز و خوش نام در هنگام دستگیری و بازجویی در شهر ها این بود که اگر فلان اقرار و یا تعهد را نکنی در شهر شایع میکنیم که همکار ساواک هستی ! و خود میدانستند که شاید تحمل این بار تهدید از بسیاری شکنجه ها برای مبارزان سخت تر و شکننده تر است ، زیرا عوامل ساواک قبول داشتند که عملی شدن این تهدید برای نابودی حیثیت و آبروی آن فرد و خانواده اش برای همیشه کافی است . حال و هوایی که در آن تاریخ نسبت به ساواک وجود داشت نفرت عمیق و ریشه دار از دستگاه امنیتی رژیم شاه در دلها ایجاد کرد ، چرا که ترس و نفرت ، دو قلو های بهم چسپیده اند و همسایه دیوار به دیوار ساواک که به نیروی بدون معارض در داخل سیستم سلطنتی تبدیل شده بود و هیچ کس جرأت نداشت به آن بگوید بالای چشمش ابروست ، در سایه آن ترس تلخ و مزمن چنان در فساد و تباهی غوطه می خورد که از یک دستگاه اطلاعاتی چیزی که نداشت ، اطلاعات صحیح و واقعی بود و تنها تخصصش نیز شکنجه و آزار و داغ و درفش ، به همین جهت ناتوانی اطلاعات خود را در پشت ظاهر رعب انگیز اما پوشالی پنهان کرده بود . بطوری که در ماه های آخر عمر رژیم زمانی که کار از کار گذشته و شیرازه امور از هم گسیخته شده بود حتا شاه را نیز به فریاد آورد . علی امینی نخست وزیر سال ۴۰ و ۴۱ در باره راهپیمایی بزرگ مردم تهران در عید فطر ۵۷ ( ۱۳ شهریور ) می گوید :

شاه دستگا هایش با هم نمی خواند . وقتی من گفتم آقا این روز عید فطر این جمعیت که به این ترتیب رفته ، این سازمان امنیت شما کارش چیست ؟ شاه گفت : خاک بر سر این دستگاه بالاخره چه کار میکند ؟ این سازمان نتوانست تشخیص بدهد که این قشر های مختلف چه کسانی هستند . آن هم با این نظم و ترتیب برای چیست ؟

\*\*\*

آقای خاتمی در نشست اصحاب مطبوعات در محل اجلاس کشور های اسلامی کلامی راهگشا بر زبان آورد که : " برای مدتی کوتاه میتوان جلوی ابراز اندیشه را گرفت ولی وقتی که در نتیجه این کار، اندیشه مغلوب زیر زمینی شد ، باید منتظر بروز انفجاری اجتماعی بود " . عملکرد رژیم شاه و دستگاه امنیتی او چنان بود که امکان بروز و ظهور آشکار اندیشه را از مردم به ویژه نخبگان سلب کرد و لاجرم اندیشه زیر زمینی شد و چنان

خطرناک که طومار دود مان شاه و بازوی امنیتش ساواک را در هم پیچید و به زیاده دان تاریخ افکند زمانی شاه " خاک بر سر ساواک " گفت که دیگر دیر شده بود و چند ماه بعد از آن " نه از تاک نشان ماند و نه از باغ نشان ماند " .

میل به استبداد و دیکتاتوری چنان چشمان شاه و اطرافیان را کور کرده بود و قدرت تفکر را از آنان سلب که هر گز این فرصت را نیافتند که ببینند اندیشه های زیر زمینی شده و خطرناک گذشته ، وقتی بستر آزاد یافتند و خود را عرضه کردند چگونه پوچ بودن یا ناتوان بودن بسیاری از آنها آشکار شد و چند صبحی بعد چون کفی بر آب از بین رفتند .

با توجه به آنچه گفته شد بار دیگر تاریخ تکرار می شود . امروز برای دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی فرصتی پیش آمده است تا از پس یک حادثه تلخ و در سایه ایستادگی مردی که با میثاق خود با ملت پایداری می ورزد و آزادی و قانونمندی را سنگ بنای تحقق جامعه مدنی میداند به اصلاح ساختاری خود همت گمارد . اولین گام این بازسازی نوین ، دگر گونی در نگاه و سپرده کار به دست مردانی با اندیشه بالنده و منطبق با نیاز های این دوران تاریخی است. نشان دادن طعم شیرین امنیت در همه ابعاد در کام مردم درس عبرت بگیریم که ساواک بذر ترس کاشت و نفرت درو کرد . وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به خوبی قادر خواهد بود بدر امنیت و آزادی بکار و عشق درو کند . این کاری است شدنی ؛ کافی است بر تحقق آن همت گماریم و عامل اصلی قتل های نخبگان کشور را معرفی کنیم . « [ تکیه از ستیزمندان ] ( شماره ۲۴۵ مورخ ۲۲ جنوری ۱۹۹۹ " ایران استار " )

### ۳- تحریف واقعیت ساواک و تطهیر واواک توسط جواد مظفر:

متن مختصر ؛ اما کامل " هواداران جنبش دموکراتیک نوین ... " ( جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم) از نظر تان گذشت . " موجود عجیب الخلقه ی ( جمهوری اسلامی ایران ) که ساواک بنا بر دستور سیا شرایط زایشش را در سال های قبل از انقلاب ۱۴۰۷ مهیا نمود... " آغازین جمله ی اعلامیه فوق بسان سیلی محکمی بود که بر گوش وزارت اطلاعات و امنیت کشور ( واواک ) جمهوری اسلامی \_ که می شود گفت تمام نشرات خارج از کشور زیرنگینش قرار دارد \_ نواخته شد . این وزارت در طی شش روز ( شتابان ) بجواب اعلامیه تحت عنوان " دستگاه امنیتی عشق یا نفرت " پرداخت . نویسنده م. ج مظفر که مسلماً به جز از اعضای " واواک " کسی دیگر بوده نمی تواند، در نوشته اش کوشیده ساواک رافاسد شده و نالایق و غافل از حوادث و وقایع ایران جلوه دهد :

علی امینی نخست وزیر سال ۴۰ و ۴۱ در باره راهپیمایی بزرگ مردم تهران در عید فطر ۵۷ ( ۱۳ شهریور ) می گوید :

شاه دستگا هایش با هم نمی خواند . وقتی من گفتم آقا این روز عید فطر این جمعیت که به این ترتیب رفته ، این سازمان امنیت شما کارش چیست ؟ شاه گفت : خاک بر سر این دستگاه بالاخره چه کار میکند ؟ این سازمان نتوانست تشخیص بدهد که این قشر های مختلف چه کسانی هستند . آن هم با این نظم و ترتیب برای چیست این امر بر خواننده آگاه روشن است که امپریالیزم امریکا با همین سازمان توطئه گرش ( سیا ) مرد محبوب و محترم و شخصیت برجسته ملی و بین المللی ایران دکتر محمد مصدق را که منافع کشورش را مقدم بر منافع استعمار و امپریالیزم دانسته اراده کرده بود تا صنایع نفت را ملی سازد ، با استفاده از ترفند ها و نیرنگ های استعماری و امپریالیستی به زیر کشید .

از همان کودتای منحوس ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ ش ، این سازمان یعنی CIA و بلکه منطقه یی اش یعنی " موساد " سازمان اطلاعات اسرائیل [۱] در ارگانهای کلیدی و حساس دولت تازه پاگرفته رضا شاه نفوذ قابل ملاحظه یی نمودند . برای حفاظت و نگهداشت دست نشانده و دارو دسته ، علاوه بر ارکان و پایه های اساسی دولت ، به یک سیستم حساس بسیار بسیار حساس وقوی که همانا استخبارات ( اطلاعات ) بود ؛ نیاز مبرم داشتند . سازمان CIA و " موساد " هر دو یکجا در طی تقریباً چهار سال کار و بار ساختار های درهم پیچیده ، " تو در تو " و کاملاً مخفی ؛ ساواک ( سازمان اطلاعات و امنیت کشور ) را تدارک دیدند ، تا اینکه غول سهمناکی \_ از مزاجت سیا و " موساد " \_ در سال ۱۳۳۵ متولد و پا به عرصه استخبارات ( اطلاعات ) گذاشت .

خالق اصلی این سازمان در واقع سیا بود . رئیس هایش به ترتیب تیمور بختیار ، پاک روان و نصیری ( و آنانی که بعداً در کرسی خونین این نهاد مخوف لمیدند ) همه از جمله اعضای سیا بودند .

این سازمان که پروسه اسکلیت سازی و استخوانبندی اش را در طی مدت یاد شده تکمیل کرده بود ، در درازای سالهای بعدی به جذب نیرو های جدید پرداخت . احصائیه و آمار دقیق اعضای آن را حتی محققین و

کاوشرگران و سایر طیف های چپ ، دموکرات و... ایران ندارند. هر کدام ارقام و داده های جمبندی کرده ی خود را در مورد تعداد اعضای آن پیشکش می نمودند. یک تن از اعضای "سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور" در جریان مسافرت سال ۱۳۵۱ این قلم به اروپا تعداد اعضای ساواک را هفتاد هزار تخمین زده بود ( در آن سال سر شماری نفوس ایران رقم سی ملیون را نشان می داد. تناسب میان نفوس و شمار قبیل اعضای ساواک به فیصدی چندان خوانایی نداشت. در هر صورت ما را به آمار این سازمان مخوف (ظاهراً از هم پاشیده شده) کاری نیست. مقصد بحث ما نشان دادن توانمندی و کارایی آن سازمان غرض حفظ نظام پادشاهی و شخص شاه (که خود ش هم توتنه ای از ارگان CIA بود و مؤلفه ها و ارزش های سیاسی و فرهنگی اش بر محور شعار های از قبیل "خدا ، شاه ، وطن " می چرخید ) می باشد

بر طبق موازین و ضابطه های تدوین شده در یک سازمان متشکل و منضبط نظامی - سیاسی - اطلاعاتی و کاملاً مخفی و تمام عیار، که برای حراست و دیده بانی تمامی ساختار اداره استعماری و یا دولت دست نشانده شکل گرفته و بحرکت در آمده باشد ، حتی برخی از رئیس ها و مسئولین بخشهای معینه (منهای رئیس عمومی سازمان )، نباید نام و مشخصه های افراد منسوب به بخشهای دیگر آن نهاد اطلاعاتی و از جمله چگونگی کار کرد اعضای آنها را چه در داخل و چه در خارج از کشور بدانند.

اساساً بر طبق خطوط از قبیل تعیین شده ی توطئه گران سیا \_ این خالق اصلی سازمان های اطلاعاتی دولت های دست نشانده در جهان (مثال کرزی را بعدا خواهیم آورد ) \_ که بنا بر تجربیات دراز مدت شان در عرصه سازماندهی اداره های استعماری ، دولت های دست نشانده و وابسته ؛ عناصر دست پرورده را ( که بمثابة اشیا ، ادوات و افزار و تکنالوژی و... تلقی میشوند ) در مشقت خود می داشته باشند، هیچگاهی اجازه نمی دهند که رئیس های اداره استعماری (بومی)، و یا دست نشاندهانشان (مانند رضا شاه ها ببرک کارمل ها کرزی ها و سایر همتا های عراقی و ... شان ) پا از گلیم شان بیرون کرده متن کامل کار و بار نهاد های اطلاعاتی ( مثل طرح ها و تصامیم مهم ، و همینطور توطئه و دسیسه ای که برای ترور و یا بیرون انداختن خود شان ، سازمان یافته باشد) را بدانند و آنرا به موقع دفع و بی اثر و بی ضرر سازند. اساساً برخی از معاونین و رئیس ها ، در چنین نهاد های اطلاعاتی ، در ارتباط مستقیم و مخفیانه و خارج از اداره دولت دست نشانده قرار داشته آمر بالایی اش را در سلسله مراتب تشکیلات دایماً تحت نظر میداشته باشند ، و یا به بیان روشنتر افراد کلیدی آن یکدیگر شانرا زیر نظر داشته و افراد پایینی بالایی ها را .

اطلاع و آگاهی رئیس دولت از متن سازمانهای مخفی اطلاعاتی در صورتی میسر میگردد که دولت از طریق انقلاب اجتماعی تقریباً تمامی طبقات و اقشار جامعه در تغییر نظام حاکم دست و آستین بر زده ، نظام را سرنگون کرده باشند. و بعد از تسخیر قدرت حاکمه رهبر انقلاب ویا رهبر کودتای خودی و غیر وابسته را در رأس دولت انتخاب نمایند . در چنین صورتی این آگاهی کامل از مجموع عملکرد ها ، تصامیم و سایر خصوصیات مخفی آن نهاد اطلاعاتی میسر شده می تواند ( همچنان در دولت های استواری که فرد اطلاعاتی با کاردانی و ابتکار بنفع تحکیم دولت خودی از طریق سلسله مراتب نهاد اطلاعاتی بمدارج بالایی رسیده باشد این آگاهی عمومی از امور میسر شده میتواند که در آن صورت هم شاه و یا رئیس دولت از وجود چنین افراد احساس خطر نموده به جای وی کسی دیگر نصب می نمایند و یا اختیار نهاد مذکور را خود به عهده گرفته به رئیس و یا وزیر بعدی نهاد مذکور جنبه تشریفاتی و سمبولیک داده وی را فاقد صلاحیت لازمه می سازند .

بار ها دیده و شنیده شده که کودتا هایی که به مجوز یا کمک کشور های امپریالیستی بوقوع پیوسته و نظام قبلی را سرنگون نموده ( مثال بارزش داود خان در افغانستان ) کشور امپریالیستی از نفوذ و محبوبیت رهبر کودتا ها بر ارتش و پولیس بخصوص اطلاعات و استخبارات در کشور کودتا شده ، بشدت و اهمه داشته به اشکال مختلف می خواهند از تسلط کامل آنان بر ارتش و دستگاه اطلاعاتی جلوگیری نماید .

بحث چرایی و چگونگی نفوذ استعمار قبل از پیاده کردن کودتا در نظام ارتش و پولیس بویژه استخبارات و اطلاعات کشور مورد نظر ( بخاطر تحقق اهدافش من جمله سریعتر و آرامتر و با کمترین تلفات انسانی و... به موفقیت رسیدن کودتا می باشد ) در چوکات این نگاشته شامل نیست .

آقای مظفر می نویسد: " ... اندیشه زیر زمینی شد و چنان خطر ناک که طومار دودمان شاه و بازوی امنیش " ساواک " را در هم بیچید و به زیاله دان تاریخ افگند . زمانی شاه " خاک بر سر ساواک " گفت که دیگر دیر شده بود و چند ماه بعد از آن " نه از تاک نشان ماند و نه از باغ "

آقای مظفر عمادانه به این نکته توجه نکرده که ماشین دولتی بدون عیب و نقص پا بر جا ماند و " بازوی امنیش ساواک " نه تنها در هم نیچید بلکه تغییر نام و نشان یافت. فقط شاه و چند بن فرد دور و پیشش که برای امپریالیزم امریکا بی مصرف شده بودند، باید تعویض می گردیدند ، تبعید ، محکمه و کشته می شدند ، تا رهبر

بعدی که بر یال توسن خشمگین انقلاب ایران چسبیده ، و بخاطر مهار کردنش ورد و اوراد و شعار اسلامی سر داده بود ، وارث چنین دولتی می شد، که شد. از همین سبب ماشین دولتی باید بدون عیب و نقص باقی می ماند؛ تا آخوند ها و ملا ها که جز از امور دین و مذهب نه از دولت مداری " چیز سرشان میشه " نه با علوم و فنون عصر حاضر آشنایی داشتند . دنیای شان خیلی محدود و کوچک بوده گستره دید شان از مدارس بیشتر را در خود جای نمی دهد. با اینها نمی شود ماشین نوین دولتی ساخت . پس می باید همان ماشین سابق باشد که قبلا فرمانش بدست رضا شاه بود.

ارتش که در مهمترین پیکره هایش عوامل امپریالیسم نفوذ کرده بود هرگاه با یک اشاره خالقش ( امریکا ) دست به کودتا می زد، بجای شاه یک شاه دیگر و یا رئیس جمهور را تعیین میکرد. طبعاً انقلاب اجتماعی که مردم خواهانش بودند، نمی توانست بسرانجامش برسد. مسلماً در چنین حالتی ، باز هم دولت از دست تضاد های درونی جامعه با خودش و تکانه های ناشی از آن نمی توانست در امان بماند . انقلاب اجتماعی خود را مطرح کرده بود ، پس می باید توسط همین ساواک به اصطلاح " ناتوان " رهبری برای این انقلاب ساخته میشد. و تاریخ نشان داد که این ساخته شدن از مدتها پیش تدارک دیده شده بود. خمینی به تخت عز و جاه تکیه زد .

در سر زمین خونین و اشغال شده ی ما هم این ساخته شدن از سالها قبل توسط سوسیال امپریالیزم شوروی تدارک دیده شده بود. جای نجیب " کافر " و جنجال بر انگیز ( در واقع بی مصرف ) و دولت پوشالی اش باید به جمعیت ربانی در اصل " شورای نظار " مجاهد ساخته شده به قیادت احمد شاه مسعود " مجاهد ساخته شده ، دو دسته تقدیم میگردید ، که گردید.

استعمار و امپریالیزم بخاطری که گلیمش از کشور های تحت سلطه جمع نگردد و فاتحه خدا نا بیامری برایش گرفته نشود، در چنین حالتی با چشم باز و گوش حساس جداً متوجه حدت تضاد های طبقات شدید تحت ستم و استثمار با دولت دست نشانده اش بوده ، تا حد امکان تلاش و تقلا می ورزد که انقلاب اجتماعی بوقوع نیبوند و یا وقوع انرا به سکتگی مواجه ساخته به تعویقش اندازد

کرکترهای تعویضی از سالها قبل باید در ذهن توده ها نقطه گذاری شده ، شکل گیرد. کرکتر مورد پسند ساخته شده ی جامعه ی مذهبی و یا جامعه مذهبی ساخته شده را ، چون سریال قهرمانان فلم های هالیوودی باید به نمایش گذاشت . مبلغین و ستایشگران چنین کرکتر های سابقاً بی نام و نشان ( مانند خمینی ، خامنه ای ، خاتمی و احمدی نژاد - که درگروگان گیری سفارت امریکا در تهران وظیفه گرفته بود. و در کشور ما مسعود ، فهیم ، قانونی و دوستم که توظیف شده بود تا مانع فرار نجیب الله از طریق میدان هوایی کابل به خارج کشور گردد) ، باید از عوامل سازمان ساخته شده ی اطلاعات استعمار برای کشور مورد نظر در زیر عبا و قبای کسانی باشند که از سیزده و نیم قرن قبل دقتر و دیوان شانرا در اذهان نسل اندر نسل مردم پهن کرده، حرکات و سکنات شانرا حتی درخلوتگاه راز ها ی خصوصی شان هم زیر نظر داشته اند ( وهابی های عرب در افغانستان تبلیغ میکردند: " مرد و زن در هنگام نزدیکی نباید به اندام های جنسی همدیگر ببینند که گناه دارد " ! ) . و در ایران، اینها عوامل ساواک در قالب آخوند و ملا و آیت الله هایی این یا آن مدرسه دینی بودند که طی سالهای قبل از انقلاب برای این کرکتر ( خمینی ) درقالب پیشوای مذهبی ضد امپریالیستی تبلیغ کردند ، تا ذهنیت مردم آماده پذیرش وی - بمتابه رهبر مذهبی و پیشوای انقلاب - گردید . در چنین صورتی با تیغ مذهب مردم و هزار ها تن فرزندان دلبند و روشنفکران هدفمند و پویانده ی شان را در مسلخ اعتقادش مثله و ذبح کرد. هم اکنون وارث وی ( خامنه ای ) نیز راه صواب رهبر فقیدش را دنبال می نماید.

**" نشاندن طعم شیرین امنیت در همه ابعاد در کام مردم درس عبرت بگیرم که ساواک بذر ترس کاشت و نفرت درو کرد . وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به خوبی قادر خواهد بود بذر امنیت و آزادی بکارد و عشق درو کند . این کاری است شدنی ... "**

درمورد ارشاد مظفرمینی بر " بذر امنیت " و " طعم شیرین " اش باید اشاره کرده که جمهوری اسلامی از بدو شکل گیری منحوس اش موفق نشده امنیت خود را تامین نماید. گراف واکنشها و مبارزات مردم آزادی پرست ایران از آغازین هفته های انقلاب ۵۷ تا همین برش تاریخی رو به صعود بوده در خط نظرش افقی بمشاهده نمی رسد.

واواک نه بذر آزادی کاشت ؛ بلکه خشم و غضب ، کین و نفرت ، مثله و رجم ، ترور و کشتار فردی و جمعی ، تجاوز و غارت ، قوادی و فحشا ورشوه و اختلاص ، اجنت سازی و جاسوس پرستی و ... کاشت . که حالا دارد حاصلش را درو میکند. بلی! مردمی بپا خاسته و آماده سرنگونی جلا دترین ، ضد تمدن ترین ، منفور ترین ، منزوی ترین و پلید ترین رژیم در جهان .

#### ۴- ترفند "انحلال" و "از همپاشی" نهاد های استخباراتی در افغانستان :

و حالا با مثالی در کشور خودما افغانستان این بحث را وضاحت بیشتر و روشنتر بخشیده می‌خواهیم به تحریف کننده واقعیت ساواک شاه جواد مظفر واواکی جمهوری اسلامی ایران به طور اخص و آقای علی رضا نوری زاده سرمقاله نویسنده نشریه " ایران استار " که بعداً به آن خواهم پرداخت، تذکار بدهم که امپریالیسم سازمان اطلاعاتی اشرا ( که با هزار خون جگر و صرف مبلغ هنگفت پول و وقت در کشور عزیز شان ایران بوجود آورد ) در شرایط تعویض یک رژیم به رژیم دیگر ابتدا اجازه از هم پاشی آنرا می دهد . و فقط با همین ترفند - از طریق عواملش - این موضوع رایج مردم پیوسته تلقین می نماید که فلان سازمان مخوف اطلاعات بعد از کودتا و یا بعد از انقلاب "منحل شد" ، "از هم پاشید" و "دیگر اثری از آن مشاهده نمی شود" .

از نقطه دید رژیم های وابسته و یا دست نشانده ، از این حرکت تاکتیکی ( " انحلال و از همپاشی" ... ) اینطور باید استنباط کرد که گردانندگان ناصداق و محیل شان علاوه بر اینکه در تمثیل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم پیوسته تاکید می‌ورزند از جانبی دیگر به آرزوی این اند، تا اندیشه های انقلابی - که در پی سرنگونی حاکمیت و سلطه چنین رژیمها روز تا روز در حال گسترش است - از حالت اختفا بیرون آمده از جانب جواسیس شان شناسایی شوند....

ابر قدرت همسایه ی شمالی ما ( سوسیال امپریالیسم شوروی آنوقت) برای نفوذ در افغانستان اولتر از همه در "ضبط احوالات" نظام شاهي نفوذ کرده، عناصر مهم و کلیدی آنرا بجانب خود کشید. بعد ها زمینه کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۷ را توسط داود خان \_ که به آن کشور اتکا نموده بود \_ تدارک دید. عناصر مهم پیوند یافته ی این دستگاه به KGB ، از فعالیت های مخفی داود خان به شاه گذارش نمی دادند . ( همانطوری که ساواک در قالب طیف های مختلف جامعه بویژه آخوند و ملا - به نفع کیش شخصیت خمینی - به شاهنشاه آریامهر گذارش نمیداد ) عمدتاً به خاطر عدم آگاهی شاه از فعالیت های سیاسی داود خان ، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ( پسر عم اش ) به پیروزی رسید. در همین رابطه توجه خواننده را به بخشی از نوشته کشکی که خود یکتن از افراد نزدیک به دربار و نهاد های استخباراتی آن بود \_ بنام " دهه قانون اساسی" صفحه ۱۶۰ جلب مینمایم :

« ... محمد داؤد بعد از استعفایش از مقام صدارت در سال 1963 ، و مخصوصاً بعد از اینکه ثابت شد در نظام جدید همه راه ها برای بازگشت او در رأس قدرت مسدود ساخته شده است ، آرام و ساکت در جای خود ننشسته بود ، یک تعداد اشخاص مهم اردو از قبیل عبدالقادر ، رئیس استخبارات عسکری و جنرال محمد اسماعیل رئیس استخبارات ملکی بطور فعال رژیم را غلط راپور میدادند تا کار محمد داؤد را برای غصب قدرت آسان سازند . جنرال محمد اسماعیل طی مدت قابل ملاحظه ء دوره قانون اساسی الی سقوط آن بحیث رئیس استخبارات ملکی کار کرد و وقتیکه محمد داؤد امور را در دست گرفت او از این وظیفه سبکدوش ساخته نشد در حالیکه اصولاً اشخاصی که در این پست های حساس ملکی کار میکنند ، با آمدن یک رژیم جدید بالعموم از وظیفه خود بر طرف میشوند . حتی کمونیست ها بعد از کودتای 1978 او را با وجود اینکه در زمان محمد داؤد در رأس چنین دفتر مهم قرار داشت ، نکشتند . کمونیستها در ایام محبس جنرال محمد اسماعیل را چند بار بیرون بردند تا به ایشان راجع به یک سلسله مسایل معلومات ارائه کند .»

رهبر شجاع مغرور؛ اما ساده اندیش کودتای ۲۶ سرطان از تسلط خودش در نهاد اطلاعاتیش ( " ضبط احوالات" که بعد از کودتایش به " مصونیت ملی" مسمی شده بود) کاملاً مطمئن بوده ؛ مگر از نفوذ شوروی در سیستم استخبارات بطور اخص که به آن علاقه ی خاصی داشت ؛ بی اطلاع بود . در واقع این دستگاه که در ظاهر تحت تسلط اش قرار داشت ، از کنترل ایشان خارج شده ، بر وفق فرمان KGB در داخل و همینطور در خارج از کشور ( از طریق مامورین " ضبط احوالات " که بسمت کارمند وزارت خارجه ایفای وظیفه میکردند و همراه با سایر دیپلماتهای آن وزارت به سفارت خانه های افغانستان مقیم خارج فرستاده میشدند . و یا زیر پوشش مامورین وکالت التجاری و نمایندگی بانک ها در خارج کشور فعالیت استخباراتی داشتند ) عمل می کرد. مسلماً استعمار روس فکر چرخش احتمالی آن مرحوم یعنی رئیس دولت افغانستان را در آینده از دید رس اش دور نکرده بود. زمانیکه موصوف بجانب غرب متمایل گردید، بر شدت نظارت و پیگرد ایشان افزوده شده، تمامی نشست های سیاسی اش در خارج از کشور و همینطور در داخل با افراد دولتی و شخصیت های سیاسی و دیپلمات های سفارت کشور ها خارجی مقیم کابل ، در بیرون از ارگ و در داخل ارگ ؛ هکذا تمامی خطوط تلیفون و بی

سیم اش با وزارت دفاع ، استخبارات پولیس و دید وادیدش هایش با اعضای فامیل تحت نظر عوامل "ریاست ضبط احوالات" خودش در واقع " ریاست ضبط احوالات " سراپا تسخیر شده توسط KGB \_ قرار گرفته بود(منهای آنانی که به رژیم وفادار ماندند و بگونه ای از کار سبکدوش گردیدند). آنانی که قبلاً در خدمتش قرار داشتند به اثر فرمان بادر جدید شان ( KGB ) در صدد بر انداختنش برآمدند . داود خان همراه با خانواده اش از جانب عوامل خاین بوطن که در خدمت استخبارات روسها قرار گرفته بودند به شکل بی رحمانه و ناجوانمردانه به شهادت رسید . بعد از کودتای ننگین عوامل روسی ماشین دولتی مخصوصاً "مصونیت ملی" کاملاً سالم و دست نخورده باقی ماند.

کودتا چپان ۷ ثور ۱۳۵۷ حزب دموکراتیک خلق که به کمک مستقیم روس احراز قدرت نمودند. در نخستین روز های کوتای ننگین شان، یکتن از ناز دانه های کی جی بی پنجشیری ( کسی که روز قبل از تجاوز شوروی هنگام صرف نان چاشت از "نوش جان کردن" سوپ آلوده به زهر - توسط اجنت روس داخل قصر تپه تاج بیگ - که سایر اعضای دفتر سیاسی حزب شان به شمول حفیظ الله امین با خوردن آن مسموم شده بودند ، به بهانه مشکل صحی خود داری نموده بود ) طی نطق رادیویی - با تبختر و با هیجان ناشی از رسیدن بقدرت اظهار داشت : " ضبط احوالات این دستگاه جهانی برای ابد از بین رفت . عنقریب اسم اعضای آن افشا خواهد شد " نه در " عنقریب " و نه در دراز مدت ، کدام عضو " مصونیت ملی " ، افشا نشد ! (پرداختن به موجب آن در این نوشتار نمی گنجد) و مثال دیگرش:

منشی اول سازمان " سازا" محبوب الله کوشانی در «مزار شریف» طی اعلامیه ای «انحلال» سازمان «سازا» (تحت این عنوان که با رسیدن جمعیت اسلامی به قدرت، هدف غایی و نهایی «سازا» تحقق یافته است) را رسماً اعلام کرد. در ست مانند انحلال تاکتیکی فرکسیون پرچم، بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داود خان؛ به بهانه ای اینکه، مرا منامه حزب شان در بیانیه ی «خطاب به مردم» داود خان بازتاب یافته است، حزب شان را به اصطلاح «منحل» اعلام داشتند . در حالیکه حزب وطنفروشان و شبکه های استخباراتی مخفی آن با انضباط ترو متشکلت از گذشته کماکان به فعالیت شان ادامه میدادند.

این نهاد استخباراتی( " مصونیت ملی " ) صرفاً با تغییر نامش به "اکسا" ، تحت ریاست سروری جلا د با کم و بیش دست کاری در ساختار تشکیلاتش بحرکت مخرب و خونبارش در جامعه ی خلقی زده ، تداوم بلاوقفه بخشید. بعد از کودتای حفیظ الله امین " اکسا " به " کام " مسمی شد در رأس آن جلا د دومی ( اسد الله امین ) قرار داده شد و لست تعداد .... اعدام شدگان دوره تره کی را که توسط جلا د قبلی سروری اعدام شده بود در دیوار های وزات داخله نصب نمود.

در آغازین روز تجاوز شوروی به کشور کارمل طی خطابه رادیوی اظهار داشت : "امین جلا د که ده ها هزار انسان بیگناه را بقتل رساند برای همیشه از بین رفت " . متعاقب آن بلندگویان دولت دست نشانده اعلام داشتند که با از بین رفتن امین جلا د دستگاه اهریمنی وی " کام " نیز از بین رفت ( نقل به مفهوم ).

از پیکر جنبنده ، متحرک و نیرومند نهاد های استخباراتی قبلی که هر کدام در وجود بعدی قدرت شان بیشتر و بیشتر شده می رفت هیولای چهارمی یعنی خدمات اطلاعات دولتی - خاد پا به عرصه وجود گذاشت - آغاز به پیگرد و گرفتاری و زندان و شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی نمود. مشاورین شوروی خاد در واقع امرین آن، همان های بودند که طبق نوشته نویسنده بزرگ و بسیار دلیر ایران زنده یاد داکتر محمود گودرزی "مشاور و اوک میباشند"

بحث رابطه ی کارمل و حیطه صلاحیت این دست نشانده ی منفور با لای خاد و انتقال بخشهای خاد به باند های اسلامی و اتصال بدنه اصلی آن با " شورای نظار " مسعود ؛ همچنان "انحلال" تاکتیکی خاد به ارث رسیده روسی به مسعود \_ که خود اجنت استخبارات وزارت دفاع شوروی بود \_ و مانند نجیب الله و وزیر امنیت دولتی اش یعقوبی ، توسط اعضای افغانی KGB بقتل رسید ، و به جایش فهیم فرد بسیار نزدیک به مقتول تکیه زد رامی گذارم به مجال دیگر.

حال توجه خواننده ی با حوصله ، کنجکاو و کاوشگر مسایل کشور را به نوشته سوزان گلاسر در رابطه اصلاح " خادی که مردم از آن نترسند... " و همینطور کشمکش های بین کرزی و فهیم مندرج " واشنگتن پست " ۲۴ جولای ۲۰۰۲ که فشرده شده ی آن در صفحه ۳۲ شماره ۵۵ و ۵۶ " پیام زن " نیز درج میباشد؛ جلب مینمایم :

» کابل، افغانستان ، ۲۳ جولای - اواسط سال های 1990 کابل میدان جنگ گروه های نظامی اسلامی بود و راکت ها شهر را منفجر می ساخت . دولت در حال تلاشی بود . در وضعی چنین آشوب زده ، حامد کرزی معاون



وزارت خارجه توسط استخبارات سر ی مخوف ( خاد ) کشور برای تحقیق دستگیر شد . اجنت های که او را گرفتند برای محمد فهیم کار میکردند.

به درستی روشن نیست که استخبارات فهیم وفادار به ربانی چرا کرزی را دستگیر نمود هرچند تمامی کسانی که با آنان مصاحبه صورت گرفت گفتند که حادثه به تماسهای کرزی با حکمتیار ارتباط داشت . بنا بر گفته منابع بهر حال دلیل آن هرچه باشد ، تحقیق ناگهان پایان یافت زیرا تعمیراتی که کرزی در آن استنطاق میشد تحت حمله راکت قرار گرفت و این به او فرصت فرار از آنجا را داد .

کرزی خون آلود فورا خود را به خانه پسرکاکایش عبدالخالق پوپلزی رسانیده و گفت که بلافاصله باید کابل را ترک کند . پوپلزی در مصاحبه ای اظهار داشت : " او به خانه من آمد و گفت که باید بروم و حتی اجازه نماز خواندن را به من نداد . کرزی و پوپلزی همان روز به پاکستان حرکت کرده و خود را به پشاور رسانیدند . حدود ده سال بعد ، کرزی که فعلا رئیس جمهور افغانستان است و فهیم وزیر دفاع او ، درگیر رقابت فزاینده اند که دولت لرزان افغانستان را به بی ثباتی بیشتر تهدید میکند . کرزی و متحدانش استخبارات را که مجددا توسط فهیم کنترل میشود ، دستگاه وسیع ، فاسد و شیدیدا پلیسی میدانند که ماورای اقتدار رئیس جمهور کار میکند .

طبق گفته منبع نزدیک به کرزی ، استخبارات ۳۰۰۰۰۰ (سی هزار) کارمند دارد و شعبه های آن توسط تاجیک های " ائتلاف شمال " گردانیده میشوند که فقط به فهیم پاسخگو اند

کرزی مصمم است که بر اداره مذکور کنترل داشته باشد . او در این ماه کمسیون را مؤظف ساخت تا اصلاحاتی را در آن پیشنهاد و به اتهامات رسیدگی کند که استخبارات عبدالمطلب جوانی ۲۲ ساله کارگر ساختمانی را که پس از سالها مهاجرت از پاکستان بر گشته بود ، زیر شکنجه کشته است .

برای رییس جمهور پشتون تبار و طرفدارانش ، قدرت نامحدود استخبارات زیر کنترل تاجیک ها مانع اساسی در راه دموکراسی افغانستان خواهد بود .

هدایت امین ارسلان معاون رییس جمهور که ریاست کمسیون مذکور را به عهده دارد گفت : " برای کشوری دموکراتیک ، کشوری که میخواهد بسوی دموکراسی قدم بردارد وجود یک چنین اداره ای واضحا منافات دارد . "

پس از تجاوز شوروی در ۱۹۷۹ ، کی جی بی ، استخبارات افغانستان را بصورت چیزی شبیه خود به وجود آورد با مخفف خاد که شبکه گسترده از مخبرین ( جاسوسان ) داشت و شهرتش در شکنجه و کشتار آنرا به اندازه دستگاه های همتایش در بلوک شرق بدنام ساخته بود .

با آنکه نام این اداره از ایجاد تا کنون توسط رژیم های مختلف تغییر خورده است اما شیوه های کار آن به حال خود باقی اند .

یکی از مخبران ( عضو خاد ) سابق آشنا به کار آن گفت : " این استخبارات از کی جی بی به هیچوجه فرق ندارد و از عین شیوه ها استفاده میکند . " عامل سابق اظهار داشت که اکثر کارمندان آن مدت ها پس از سقوط نجیب در ۱۹۹۲ کماکان بر حال بوده و تنها روسای آن تبدیل شده اند . نعمت الله شهرانی معاون رییس جمهور و عضو دیگر کمسیون بررسی اداره استخبارات ( خاد ) گفت : " ما در استخبارات اصلاحاتی خواهیم آورد تا دیگر مردم از آن نترسند و تصور نکنند که اداره استخبارات به آنان آزار واذیت می رساند . " (!؟)

" بسیاری از افراد حکومت کرزی تردید دارند که کمسیون بتواند موجب تغییرات زیادی در آن شود . جنرال انور کوهستانی مقام بلند پایه شعبه امنیت مربوط وزارت داخله ( وزارت کشور ) گفت : " دستگاه استخبارات کاملا توسط یک گروه کنترل می شود ، آن دستگاه را توسعه داده و اعضای وفادار به خود را استخدام کرده اند . اداره استخبارات اداره ایست برای حفظ قدرت آنان . "

پس از سقوط طالبان ، کرزی و فهیم در چندین مناسبت در انظار با هم ظاهر شده اند تا نشان دهند که میتوانند همکاری باشند . اما کرزی آشکارا نگران امنیتش بوده و این هفته ضمن عزل واحد امنیتی افغانی اش ، از امریکا خواست تا برایش بادیگارد هایی فراهم سازد . محافظان افغانی او به فهیم وفادار بودند .

در ماه جون کرزی پس از لویه جرگه که او را بر ریاست جمهوری برگزید علنا تعهد سپرد که قدرت استخبارات را کاهش دهد . چهره لویه جرگه با اتهامات مبنی بر آزار و تهدید نمایندگان که جسارت به خرج داده و از خط تعیین شده عدول جسته بودند از سوی پولیس مخفی ، مخدوش شد .

طبق اظهارات اعضای لویه جرگه ده ها اجنت در چهار طرف محل لویه جرگه گشت می زدند و سخنرانی ها و صحبت های خصوصی را تحت مراقبت داشتند . بعضی نمایندگان غیر محافظه کار متذکر شدند که پس از



سخنرانی تهدید به مرگ شده اند. بشمول سیما سمر که به آشنایانش ابراز نمود که هدف جاسوسان استخبارات واقع شده است.

مقامی ارشد در حکومت کرزی که از ترس نخواست نامش برده شود گفت: " استخبارات واقعا مسئله است. استخبارات همه متعلق به یک گروه قومی یا یک گروه سیاسی بوده که هر چه بخواهند میکنند بدون آنکه مورد بازخواست کسی واقع شوند." [ سیما سمر عضو کمیته مرکز حزب منفور وحدت - ستیزمند ]

همه کسانی که با آنان مصاحبه بعمل آمد متفق القول اند که استخبارات به ریاست محمد عارف ( سابق رییس استخبارات احمد شاه مسعود ) قبل از پناهنده شدن جلال خاد در دفتر ملل متحد بخش های متشکل از اقوام و ملیت های مشخص کشور در خاد؛ به داره های اسلامی که بیشترین افراد از همان ملیت و همان اقوام را در ترکیب شان داشتند (طبق پلان روسها) انتقال داده شدند؛ مثل انتقال پشتون های خاد به باند حکمتیار، سیاف و سایر باند های اسلامی پشتو زبان؛ انتقال خادی های منسوب به ملیت هزاره از کانال های کشتنمند و برادران به باند حزب وحدت و سایر باند های شیعه مذهب، و خادی های از یک به گروه رشید دوستم معروف به گلم جمع؛ اما بدنه اصلی خاد که کمترین پشتو زبان را در ترکیب خود دارد به "شورای نظار" به رهبری " قهرمان مسعود"، که خود از زمره اعضای استخبارات نظامی شوروی بود، تحویل داده شد، که بعد از قتل وی فهیم وارث آن گردید - نویسنده "ستیزمند". اساسا تحت کنترل فهیم جانشین مسعود قرار دارد. اجنت سابق افزود که در حال حاضر استخبارات دارای ۲۳ ریاست است که تما آنها توسط پنجشیری ها اداره میشوند

یک مقام مهم دولتی اظهار نمود که تلاش کرزی جهت اصلاح استخبارات " مسئله ای شخصی نه بلکه کار ضروری است که باید انجام گیرد » واشنگتن پست.

در دوره اشغال باز هم می بینیم و میخوانیم که برخی از عوامل استخباراتی دور و پیش کرزی که صلاحیت نشست در بالا ترین مقام دولت دست نشانده برایش داده شده، دم از استخباراتی اصلاح شده که مردم از آن نترسند و فکر نکنند که به آنان آزار و اذیت می رسانند؛ میزنند

چقدر مسخره است که در همین اواخر رئیس خاد کرزی به اسم ... در مصاحبه رادیوی خود میگوید که: رئیس قبلی خاد پول معاش ماهوار ۴۷ هزار عضو خاد را از بودجه دولت، طی چند سال اخیر، گرفته است. حالا که من مسئولیت آنرا به عهد دارم معلوم شده که مجموع تمام اعضای خاد هفت هزار نفر را نشان میدهد. (نقل به مفهوم)

این می رساند که رئیس دولت از احصائیه اعضای خاد ( خاد روسی بریاست فهیم ) که وارث بدون صلاحیت آن دولت دست نشانده گردیده، کاملاً بی خبر بوده است، و از جانب دیگر این مسئله نشانگر پنهان ساختن بقیه اعضای خاد از کرزی و اعضای بلند مرتبه دولت می باشد که این پنهانکاری ( که امکان بر ملا شدن بقیه اعضای مخفی خاد به رهبری فهیم، شاید هم یک در هزار نباشد. احصائیه و هویت سایر طیف های مخفی و ریزرف شده خاد که قبلاً مطابق پروژه تقسیم و انتقال قدرت به باند های اسلامی پیوسته اند؛ باشد بجایش) خود امتیاز بس بزرگی است برای امپریالیزم روس در فشار آوردن بالای تصامیم امپریالیزم رقیب بخاطر بدست آوردن امتیازات بیشتر از پیکر خون آلود مردم بی رمق ما و داشته های زیر زمینی و تا کنون استخراج نشده ی کشور و بسا مسائل مهم سیاسی و نظامی دارای اهمیت بین المللی که پیکره بندی و تفسیر آن در توان این نگاهشسته نیست.

## ۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده ("ساواما" چگونه متولد شد؟) و (افسران سپاه از امامزاده ی " ک گ ب " آمده اند ) :

تعداد اندیشمندان و نویسندگان ایرانی که راز تغییرشکلی رژیم شاهی به جمهوری اسلامی - بدون این اینکه ساختار های مهم دولتی از هم بپاشند - را میدانند؛ اما بنا بر ملحوظاتی از افشای آن خود داری می نمایند؛ کم نیستند.

آقای علی رضا نوری زاده که شامل طیف فوق الذکر می باشد در نشریه "ایران استار" ( شماره 643 مورخ 15 دسمبر 2006 ) موضوع پیدایش سازمان جاسوسی جمهوری اسلامی ایران را تحت عنوان « " ساواما " چگونه متولد شد » (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران " ساواما " تا سال ۳۶۴ زیر همین نام فعالیت داشت. از آن تاریخ بعد به وزارت اطلاعات و امنیت کشور " واواک" ارتقا داده شد ) به بحث کشیده که توجه خوانندگان را به قسمت های از آن جلب می نمایم ( برخی نکات قابل یاد آوری از این قلم بداخل مربع قوس درج می باشد. )

زیر عنوان کوچک یا بغلی « سپاه ضامن استقرار » چنین میخوانیم :

« تشکیل سپاه پاسدار بعد از انقلاب ناشی از دو تصویر نه چندان دور از هم نزد ارکان نظام بود . ( شخص خمینی با این تصور بیگانه بود چون او جایگاه خود را در جامعه چنان بالا می دید که اصولاً باور نداشت گروهی حتا در میان نظامیان بلند پایه کشور جرأت کند فکر بر اندازی نظام او را در سر بپروراند . البته خواهم گفت چگونه این نگرش بعد از سفر شاه به امریکا و گروگانگیری دیپلمات های امریکائی تغییر کرد . ) تصور اول را کسانی چون دکتر ابراهیم یزدی ، مصطفی چمران و تا حدودی ابوالحسن بنی صدر داشتند . آنها بر این گمان بودند \_ تأثیر چپ ها را نباید در این امر از نظر دور داشت \_ که باید ارتش شاهنشاهی را منحل کرد و چون خمینی باین کار موافق نبود و در عین حال کسانی مثل مهندس بازرگان ، تیمسار ولی الله قزنی ؛ سرهنگ توکلی ، تیمسار مسعودی و تیمسار ریاحی نظامیان همراه انقلاب و داریوش فروهر به سختی باین نظر مخالف بودند . »

ارتشی که توسط امپریالیزم امریکا و قسماً اسرائیل تجدید سازمان یافته در اصل ساخته شده باشد و افسران و سربازانی که توسط متخصصین نظامی پنتاگون آموزش دیده ، وبا گرفتن امتیازات و حقوق فوق العاده بخاطر سرکوب مردم و غارت ثروت های کشور شان در خدمت نظام سرمایه جهانی قرار گرفته باشند ، نظامیان کلیدی آن بطور حتم تحت امر و نهی شبکه های استخباراتی پنتاگون و سیا و موساد و MI6 انگلستان قرار میداشته باشند . البته وجود استثنای نادر را در زمینه نمی توان نادیده گرفت . مجموع نظامیان کلیدی در ارتش چند و چندین تن نبودند که بعد از احراز قدرت آخوند ها اعدام شدند و باقی ارتش گو یا بی گناهای بودند که مطابق " خواست " دست نشانده بعدی ( خمینی ) منحل نشوند و کماکان به خدمت شان در نظام انقلاب اسلامی ادامه دهند .

کی ها میتوانند تضمین نمایند که نظامیان بلند پایه وزارت دفاع شاهنشاهی ساخته شده توسط امریکا و عوامل مخفی ساواک که به دور و بر خمینی حلقه زده بودند ؛ و همینطور تیمسارانی که بطور مخفیانه با خمینی در ارتباط قرار داشتند ؛ و " بعضی وارداتی ها از عراق و تنی از تحصیل کرده های امریکا و اروپا " که در سفر ها و مذاکرات سیاسی رهبر ، ندیم و همرازش بودند ؛ کدام پیوند و ارتباط با خالق این ارتش ( پنتاگون ، سیا ) داشتند .

بادرک همه جانبه از عملکرد های استعمار و امپریالیزم در سایر کشور ها چرا این بُعد مهم مسئله را از نظر دور داشت ، مبنی بر اینکه ا بنان یعنی تیمسار ها و سرهنگان ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم ( ارتشی که در قبال قضایا گویا بیطرفی اختیار نمود و از سایه خدا شاهنشاه آریا مهر و فرمانده عمومی شان به دفاع برخاست ) در نقش جانبازان پیشوای انقلاب و بمثابه مشاورین وی گمارده شدند ، تا به پیشوای انقلاب مشوره دهند که ارتش را نباید منحل کرد . و در ظاهر به عوام الناس حالی کنند که رهبر با خرد ذاتی اش به این امر خطیر قبلا پی برده که انحلال ارتش رضا شاه ، جمهوری اسلامی را بی حامی می سازد ، و نباید منحل گردد .

هرگاه انقلاب ۵۷ به رهبری فرزندان از خود گذر ، واقعا بدرایت و مبارز ایران ، به پیروزی می رسید ، اول تیغ خون چکان ارتش و ساواک یعنی سردمداران شانرا بعد از محاکمه مجازات می نمودند ، در پی آن تمامی نهاد های سرکوبگر را واقعا منحل میکردند ؛ مگر بخش قابل ملاحظه عناصر نفوذی ارتش و ساواک در سطوح بالایی انقلاب خزیده و همینطور قسمتی از عوامل مخفی امپریالیزم در بدنه و رأس هرم آن تعبیه شده بودند . آنها محصول کارکرد های استخباراتی سال های طولانی شان را ، که همانا بزرگ ساختن آخوند بی نام و نشان بود ؛ چیده و دسته بندی میکردند .

#### نوری زاده ادامه میدهد:

« ... سومین روز پیروزی انقلاب که اولین جلسه شورای انقلاب بعد از سقوط رژیم سلطنتی بود . اندیشه ی برپائی یک نیروی شبه نظامی از جوانان انقلابی به تصویب رسید و همان شب خمینی نیز به این فکر نظر موافق نشان داد ... نخستین گروهی که برای تشکیل آنچه سپاه نام گرفت ترکیبی از بچه های بازاری آشنا با سلاح مثل محسن رفیق دوست [ رفیق دوست آدم کش حرفه ای و قاتل چهار تن از رهبران خلق ترکمن بنامهای مختوم ، واحدی ، اجور جانی و توماج - ستیز مند ] و نظامی های فراری مثل غلام علی رشید ( ستوان جوانی که ارتش را رها کرده و به انقلابیون پیوست بود ) و ... و بعضی وارداتی ها از عراق به همراه خمینی مانند عباس زمانی ابو شریف ( که خط سیری از پاکستان تا لبنان و عراق داشت ) و محمد خاتمی ( ابو وفا که در عراق و کویت و لبنان حضور داشت ) و تنی از تحصیل کرده های امریکا و اروپا بودند که راهشان بعضاً به لبنان نیز کشیده شده بود . »

در این میان استخبارات یعنی اطلاعات ارتش که به اصطلاح نظامی ستون پنجم و بعضاً " قول پنج " هم نامیده شده - که در نبود آن ارتش فاقد حس لامسه می باشد - نمی توانست بی طرف و بی غرض بماند . مسلماً عناصر ی را در سطح پایین سلسله مراتب ارتش و یا اعضای نظامی خارج از ارتش را ماموریت داد تادر نهاد

های شبه نظامی و غیر نظامی در آغاز ساختمان وهم در جریان ساختمان شان ، نفوذ کرده مسیر حرکتی رده های پایینی آنها نیز تحت نظر گرفته خود را تاسطح مسئولین آن ارتقا دهند. آیا نمی توان اظهار داشت که ستوان جوان غلام علی رشید به اطلاعات ارتش ویا به کدام شبکه مخفی سیا ارتباط داشت ؟ در این جای شک و تردید نیست که ناراضیانی در ارتش وجود داشت آیا اطلاعات سری ارتش که در خارج از کشور ایران هم کارو بار اطلاعاتی داشت، از وجود این ناراضیان آگاه نبود ؟ و این ارکان بسیار مهم دولت مثل ساواک نیز فاسد شده بود ؟ بگذارید از مثالهایی که در کشور خود داریم چیزی بگویم که چگونه عضو استخباراتی اردونجیب الله ( اردوی که توسط شوروی تجدید سازمان یافته بود) در قالب " نعت خوان" به هند فرستاده شد، تا به نفع "مشی مصالحه ملی" دیکته شده از جانب گرباجف به دولت پوشالی تبلیغ نماید. این نظامی "نعت خوان" ( ... ) در مرکز کشور در امور کار و بار یکی دو خانقاه طریقت "چشتیه شریف" نیز دست دراز داشت.

همچنان یکتن از نظامیان اردو ( ... ) که در کابل در ایور تکسی بود غرض کارو بار اطلاعاتی به هند فرستاده شد و از آنجا به یکی از کشور های غربی رسید.

در سالهای ۱۳۳۱ یکی از کتاب فروشان شهر کابل، به پاکستان رفته از آن کشور کتب و رساله های متبرکه دینی و مذهبی را وارد می نمود. وی مردی بود شریف و بسیار مذهبی و سخت گیر که حتی در هنگام برگزاری محفل خوشی خانواده دسته "ساززنانه" را در خانه اش راه نمی داد ، تا پسران خورد سال و خانم های مطرب لحظه ای با ساز و آوازشان خانواده وی را شاد سازند. شنیدن آواز ساز را حرام می شمرد. مردی بلند قامتی از اردوی شاهی افغانستان به گونه ای با وی طرح دوستی ریخته بود تا حدی که تاجر کتب ( بنا بر اصرار خانواده ) در محافل خوشی از آن دوست نظامی خود \_ که وی در خانه ی بعضی از دوستان مذهبی همطرازش بدون ساز می خواند \_ تقاضا می نمود تا (در حضور مردان خانواده و مهمانانش ) بدون ساز اشعار تیریکی و تهنیت گویی را با آواز بلند بخواند. ویه از ختم هر آهنگ فکاهی های معروفش را بگوید و حاضرین را بخنداند آنطوری که محافل خوشی سایر دوستانش را شاد می نمود و می خنداند ؛ محفل وی را نیز شاد بسازد. صاحب منصب بلند قامت با این شیوه حتی در خانواده های سخت متعصب و مذهبی که تحت اشتباه و یا پیگرد دولت قرار داشتند ، راه پیدا کرده مناسبات خانواده ، دوستان دور و نزدیک شانرا شناسایی می نمود...

تعجب اینجا اذیت کننده می شود که می بینیم اهل نظر و قلم بداستانی چون نوری زاده ها از نفوذی های ارتش شاه ؛ همچنان اعضای مخفی ساواک زیر عبا و قبای ملا و آخوند و آیت الله، در جریان انقلاب ودر تکانه های بعدی آن که خمینی و ... را در رأس انقلاب قرار دادند؛ سخنی به میان نمی آرد. و با نوشتن همین جمله کوتاه (که در نقل قول بعدی وی انرا خواهیم یافت ) « در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مامور رسیدگی به اسناد ساواک تنها در اندیشه جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند » چنین امر مهم را خاتمه یافته نشان میدهد !؟

به ادامه نوشته نوری زاده در زیر توجه نمائیم :

« زمانیکه فکر تشکیل یک نیروی گارد ویژه شبه نظامی در شورای انقلاب مطرح شد... از طریق صاحبان این تصور تعدادی از طلبه ها و بچه آخوند ها و گروه پاسداران اولیه خمینی و مدرسه رفاه نیز وارد سپاه شدند »

در اینجا نویسنده ، نامی از طلبه ها نبرده واز وابستگی طیف آنها وچگونگی امرار معیشت و ارتباطات پیش دسته های شان با شبکه های اطلاعاتی رژیم شاه چیزی ننوشته ؛ همینطور از پاسداران اولیه خمینی . چهار کتگوری یاد شده از زمره اولین پایه گزاران سپاه پاسدار بودند که در میانشان موقعیت اجتماعی و هویت پاسداران ( بادیکارد های ) خمینی جدا قابل غورو کنجکاوای است. شماری از افراد از متن این چهار مقوله اگر از جمله ی اعضای ساواک ی تحت فرمان سیا و ساواک نبوده باشند ، از حیثه نفوذ اطلاعات ارتش شاهنشاه آریامهر تحت فرمان پنتاگون بطور قطع دور بوده نمی توانند .

حال به عنوان فرعی نوشته نوری زاده ( " سپاه در مقام ساواک " ) توجه می نمائیم :

« از آنجایی که با تصویب لایحه انحلال ساواک در دولت دکتر شاپور بختیار و سپس پیروزی انقلاب عملاً سازمان اطلاعات و امنیت کشور از هم یاشیده بود در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مامور رسیدگی به اسناد ساواک ( غرضی استاندار بعدی خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق ، برادر مهندس طباطبائی معاون نخست وزیر موقت انقلاب از اعضای هیأت بودند) تنها در اندیشه جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند و نیز اسنادی را که علیه گروه های رقیب بود (مثل ارتباط شماری از توده ای ها و مجاهدین و ملیون با ساواک ) خارج میکردند تا بعد ها از آن

شمشیری برای ضربه زدن به رقبا بسازند (...). دولت انقلابی، بر آن بود تا سازمان اطلاعات و امنیت ملی را در جایگاه ساواک قرار داد. ساواما چنین متولد شد اما در عمل تا زمانی که بعضی از کارمندان اداره هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوابر ساواک احیا شد، بار جمع آوری اطلاعات و بر خورد مخالفان، بر عهده ی سپاه گذاشته شد. اطلاعات سپاه نخست تحت ریاست محسن رضائی به سرعت برپا شد و تعدادی از جوانان انقلابی از جمله زندان دیده های دیروز جدا شده از سازمان مجاهدین خلق و گروه های چریکی کوچک اسلامی جذب این تشکیلات شدند... از سوی دیگر بعد از تشکیل وزارت اطلاعات و امنیت که قانون تأسیس آن (..) عملاً اطلاعات سپاه را تابعی از تشکیلات کلاً امنیتی یعنی وزارت اطلاعات "واواک" قرار داده بود «؛ (تکیه -ستیزمند)

غرضی استاندار خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق آدم فوق العاده ای باید بوده باشد که دو پست بسیار مهم (نفت که بخاطرش کودتا ۲۸ مرداد بوقوع پیوست، اهمیت پست و تلگراف باشد در جایش) بوی سپرده شده بود. کسی چه می دانست که اینها (هیأت بسیار با صلاحیت) با اسناد چه کردند. با اسناد یعنی سوانح ده ها هزار ساواکی مخفی اعم از بخش خارجی و داخلی؛ همچنان صد ها تن آن که در احزاب و سازمان چپ و دموکرات نفوذ نموده بودند، چه صورت گرفت. هزاران تن شان که در مساجد و تکایا در قالب آخوند بکار و بار اطلاعاتی در گذشته اشتغال داشتند و شماری زیادی از آنان بعد از بچنگ آوردن قدرت در پست های بسیار حساس "دولت انقلابی" خزیدند [۲] یک آدمک در ظاهر لومین که در گوشه ای بازار به فروش آهن پاره های زنگار گرفته مشغول بود. در یک مدت کوتاه سرنوشت زندانیان سیاسی یعنی دلیرترین، صدیق ترین و بافهم ترین فرزندان ایران را رقم میزند و روانشناس متبحر در زمینه کشاندن زندانیان بجانب دولت جاهلان از آب در آمد، یعنی حاجی داود معروف. و در کشور ما یک مامور اسپلاق به دهان ترافیک روی سرک دفعتاً شکنجه گر خاد و بعد از یکی دو ماه قوماندانی عمومی زندان مخوف و معروف پلچرخی و هم کاسه مهمترین جنرالان کی جی بی (مشاورین زندان) می شود!

استعمارو امپریالیزم حاضر است یک شهرمردن و پر نفوس را با بمب اتم اش تخریب کند؛ اما به هیچوجه حاضر نیست مشخصات تشکیلات مخفی اش بدست مردمی به پا خاسته و یا رقیب هایش بیافند. نجیب اجنت اصلی کی جی بی در همین راه (آمدگی برای ارائه نام های اعضای خاد خارجی به غرب، بعد از خارج شدن از کشور، مثله شده به دار کشیده شد. همینطور وزیرش یعقوبی و عامل دیگرش زیر پوشش مجاهد یعنی احمد شاه مسعود نیز جانش را در همین راه از دست داد. دیده شود که در آینده با کلید دار بعدی این صندوق سر بسته (فهم) چه خواهد شد.

آقای نوری زاده صرفاً با نوشتن نام و موقعیت اداری هیأت رسیدگی به اسناد ساواک در دولت بسنده نموده در ذهنش خطور هم نکرده که در زمینه تسخیر و تصرف و بخصوص تفکیک اسناد سازمان اطلاعات یک کشور بسیار با اهمیت آسیایی (که بنیادش توسط یک ابر قدرت جهانی و بالکه منطقه بی آن یعنی اسرائیل ساخته شده و همینطور ارتش مدرن اش، ظاهراً هموند و همکار و هم کردار اطلاعاتیش را تنها گذاشته و با بی طرفی نظاره گر تصرف، تخریب و انحلال اش بوده است) توسط هیأت گمارده شده که به رمز و رازهای اطلاعاتی کشور دست یافته اند؛ به کاوش و پژوهش بیشتر بپردازد، و یا نخواستہ بیوگرافی هر یک از اعضای کمیته تفکیک اسناد؛ من جمله تعلقات اجتماعی و سیاسی و ارتباطات پیدا و پنهان آنان را برملا نماید. در بالا اشاره شد که ارتش برادر تنی اش یعنی ساواک را تنها گذاشت که به حریمش "دست درازی" شود و تشکیلش "منحل" گردد.

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم بخاطری نظاره گر فعل و انفعالات درون انقلاب بود که میدانست سکان آنرا از طریق عوامل قبلاً نفوذی خود و ساواک از دست پرتوان مردم (با ترفند و توطئه) گرفته آنرا بر وفق پروژه طرح شده ی امپریالیزم امریکا (کلاً سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران در زندانها و خارج از آن) می چرخاند.

در اینجا نوری زاده به این نکته بسیار مهم: "بعضی از کارمندان اداره هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوابر ساواک احیا شد" اشاره کرده؛ اما اشاره کاملاً نارساست و مطالب بسیار مهم و خطیری را از نظر انداخته است (چرا؟)، چه تعداد افراد در "اداره هشتم" مشغول کار بودند که صرفاً بعضی شان دعوت شدند. وی چرایی پذیرش "بعضی از کارمندان اداره هشتم" را در "واواک"، رد و سبکدوش نمودن آنان را که مورد پذیرش واقع نشدند، در اینجا تذکر نداده است. آیا تشکیلات ضد جاسوسی "ساواک" چندین ده نفر بود که نوری زاده کلمه جمع شمار محدود یعنی «بعضی» شان به کار دعوت شدند «را بکار گرفته است. اداره تشکیلات ضد جاسوسی کشوری مثل ایران که از موقعیت خاص در

منطقه برخوردار بود و تمام طیف های اجتماع را تحت نظر داشت، حتی نیرو های ضد سلطان قابوس را در منطقه تحت پیگرد قرار میداد، فقط " بعضی شان" می باید به او اک اسلامی دعوت می شدند.

سرنوشت بقیه ی این نیروی بسیار مخفی و مخرب، منضبط و متشکل نظامی که میشود گفت بیشترین و مهمترین معلومات را از هموطنان ایرانی شان بطور اعم و از کارمندان و اراکین دولت بطور اخص داشتند و حضور شان در ایران \_ برای رژیمی که منحل اش کرده و از امتیازات و منافع وافر مادی و معنوی ( معنوی در جمع خودشان ) محرومش ساخته در واقع نانش را گرفته \_ بسیار خطرناک بود؛ چه شد؟

همچنان ساواک خارجی یعنی بخشی جاسوسی آن که حتی افراد مهمی چون **خلیل زمر** پرچمی مشهور که بهمین خاطر از جانب حزیش سالهای طولانی در زندان ماندنی شد و یا لطیف پدرام مستنطق خاد و یا مخدوم رهین ( بعدا در موردش بیشتر خواهید خواند ) در خدمت این سازمان قرار دارند.

به گمان نزدیک به یقین، نویسنده، این معلومات شفاهی و شاید هم کتبی را از جای بدست آورده است. آنجا و آن نشریه و آن انجمن و یا افراد، چنین چیزی غیر قابل قبول را برای رد گم کردن کاوشگران مسئله و فریب مردم در اختیار نویسندگانی مثل نوری زاده ها قرار میدهند.

« علی شمخالی که اولین سپاهی بود که با درجه دریا داری فرماندهی نیروی دریائی ارتش را عهده دار شد... » این سپاهی به ظاهر ساده (این علی شمخالی) کی بود در کدام اکادمی نیروی دریایی کشور های پیشرفته مثل انگلستان و... به اصطلاح آموزش نظامی دریا داری دیده بود که یک شبه به فرماندهی دفاع از مرز های دریایی سرزمینش گماشته شد.

ما در کشور خود شاهد این نوع نقل و انتقال نیرو های مخفی استخباراتی زیر فرمان استعمار بودیم که چگونه کاردانهای نظامی از تانکیست گرفته تا پیلوت هلی کوپتر های نظامی و... با شیوه های مختلف به دستور خالق سیاسی نظامی شان (روسها) از بخش وزارت دفاع و خاد دولت دست نشانده (در رأس کارمل - نجیب) به بخش "شورای نظار" (به سر باندی ربانی - مسعود) انتقال داده می شدند.

**آنگاهی که استعمار و امپریالیزم از طریق دولت های دست نشانده و یا وابسته و یا تعویض شده، بر سرنوشت مردم حاکم شوند، تضاد های درون جامعه در مرحله معینی از تکامل شان به نقطه حاد خود رسیده، عمده ترین آن که همانا تضاد جامعه در کل با امپریالیزم میباشد، انعکاس سوزان و انشعاب بر انگیزش را در مناسبات و سیاست های گردانندگان دولت وابسته و یا دست نشانده و یا تعویض شده، متبلور ساخته محفل و یا محافلی که بر بخشهای ازارکان چنین دولت ها مسلط بوده و از استقلال نسبی بر خوردارند، دست به ترمز پنهان و بعدا آشکار در برابر امپریالیزم مسلط بر کشور شان زده، روابط گسترده تر سیاسی و اقتصادی دولت را بجانب کشور و یا کشور هایی امپریالیستی رقیب ی کشور امپریالیستی اولی که بر چنین رژیم ها مسلط اند، سمت میدهند. ما این سمت و سو را در کشور خود در وجود رهبر کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و دومین رئیس دولت کودتای ننگین ۷ ثور ۵۷ یعنی حفیظ الله امین (بجانب غرب) دیده میتوانیم؛ همچنان در وجود برخی از محافل جمهوری اسلامی ایران بجانب امپریالیزم فدراتیف روسیه (که نقش بخشهای کاملاً مخفی حزب توده در درون پیکره های دولت را در این سمت و سو بجانب روسیه، نادیده نمی توان گرفت - عناصر کشته شده و یازندانی شده ی این حزب توسط جمهوری اسلامی در واقع پرده و پشتوانه ای شد برای اختفای این طیف مخفی مانده در درون نظام -) و قسماً برخی از کشور های قدرتمند اروپایی.**

با وضاحت میتوان گفت که مناسبات اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی با روسیه قابل دقت بوده احصائیه و آمار تجارت خارجی اش با روسیه - بخصوص بعد از فروپاشی شوروی - در بخش خرید اسلحه و صنایع اتمی یک رقم بسیار درشت چندین میلیارد دالر را بیان میکند. واز جانب دیگر وجود مشاورین روسی در بخشهای مختلف این صنایع و سایر بخشهای دولت ایران موجب چرخش این کشور بجانب روسیه شده، که مقاله " افسران سپاه..." از آقای نوری زاده در همین مورد میتواند شاهدهی باشد براین مدعا.

و حال نگاهی به مقال دومی نوری زاده تحت عنوان « افسران سپاه از امامزاده ی " ک گ ب " آمده اند » مندرجه ایران استار (شماره 650 مورخ 9 فبروری 2007 صفحات 4 و 55) می اندازیم (که جمع آوری ارقا و داده های تجارت خارجی ایران با روسیه توسط ایشان کاریست در خور ستایش).

**در قسمتی از مقال فوق چنین آمده:**

« ... در واقع مسکو بار دیگر جایگاه بین المللی خود را به عنوان قبیله ی کوتوله های سیاسی از تیره احمد ی نژاد و هوگو جاوز بشارالاسد و مورالیس و ... تثبیت کرده است.

زمانی که اقتدار داشتیم و زبان گویا البته روسها منبع خرید شدند و در مقابل در یافت گاز، ذوب آهن را به ما دادند. اما امروز که در موضع قدرت نیستیم با فلاکت ۷۰۰ (هفتصد) میلیون دالر به آنها میدهیم چهل تا

منظومه ی موشکی ضد هوایی به ما بفروشد . دو میلیارد و یکصد میلیون دالر دادیم سه زیر دریائی کیلوکلاس با تکنولوژی جنگ جهانی دوم خریدیم ... در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ده میلیارد دالر از روسها اسلحه خریدیم و بابت نیروگاه اتمی بوشهر نیز کم و بیش حدود هشت میلیارد دالر از آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی به روسها پرداخت کرده ایم . قبل از انقلاب کارشناسان و مهندسان شوروی که در طرح ذوب آهن اصفهان مشارکت داشتند کاملاً تحت کنترل بودند ... حالا هم جا روسها هستند بیش از دو هزار تن از آنها با خانواده های شان در بوشهر اقامت دارند . در صنایع نظامی ما تعداد کارشناسان روس ، اوکراین و بلا روس از سه هزار افزون است . علاوه بر این صداها دانشجو و عناصر سپاه پاسدار در روسیه درس خوانده و می خوانند و خیلی از آنها از طرف گوناگون با مقام مقدس آمازاده KGB دیدار داشته و اغلب در بازگشت ارتباط با آمازاده حفظ می کنند . بگفته یکی از افسران سپاه که در یک ایمیل با ابراز نگرانی از حضور گسترده ی کارشناسان نظامی و امنیتی روسیه در ارتش و سپاه مطلب نگران کننده ای نوشته بود بیش از ۵۰۰ تن از خلبانان کمک خلبانان ارتش و سپاه نزد روسها آموزش دیده اند و این رقم در مورد افسران و درجه داران واحد های زرهی ( تانک و توپخانه ) و واحد های موشکی به بالاتر از ده هزار تن می رسد... » ؛ « ...هم اکنون در جمع دیپلماتها و کارشناسان سفارت روسیه در تهران که دیر گاهی است همگی زیر آسمان پارک اتابک در آپارتمانهایی که در مجتمع سفارت ساخته اند جمع شده اند حد اقل بیست افسر KGB گرم فعالیت و بدام انداختن آدم های مستعد در درون دستگاههای رژیم هستند . علاوه بر این بین وزارت اطلاعات جمهوری ولایت فقیه KGB قرار دارد همکاری و تبادل اطلاعات از ۱۷ سال پیش موجود است . راه های اقرار گرفتن مدرن از زندانیان و سر به نیست کردن اسلام ناب انقلاب محمدی از سوی استادان و کارشناسان KGB در دانشگاه جلیله امام باقر وزارت اطلاعات و نیز تشکیلات سپاه آموزش داده میشود . »

و حال با مثالی از زنده یاد گودرزی که سالها پیش در نوشته اش مندرجه شهروند که با تأسف در برش دست داشته ی آن ، شماره و تاریخ نشریه گرفته نشده، به این بحث پایان میدهم.  
داکتر محمود گودرزی می نویسد :

« اداره حفظ قانون اساسی از نخستین سال ایجاد آلمان غرب به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۸ اداره ای برای مسایل امنیتی آن کشور به وجود آمد که با نام Bundesamt fuer Verfassungsschutz ( اداره حفظ قانون اساسی ) فعالیت میکند . آنرا می توان همتای FBI دانست . در گزارش دادگاه میکونوس آمده : " پیشرفت سازمان های اطلاعات ایران نشان دهنده تشابهی با ساختار سازمان KGB میباشد . در درون KGB نیز سازمان ویژه ای وجود داشت که انحصاراً به تهیه و به کارگیری جدید ترین تکنولوژی های مراقبت و ارتباطات می پرداخت این پیشرفت میتواند تحت تأثیر کارمندان سابق KGB باشد که ظاهراً مشاور و اوک می باشند »

## ۶- نوشته آقای داکتر رضا براهنی و اسناد ساواک :

حال نگاهی گذرا به نوشته شاعر، رومان نویس و منتقد ایران آقای داکتر رضا براهنی که تلمخی زندان ساواک را چشیده و با حضور ذهن بسیار قویش مسائل گذشته را میتواند استادانه به تصویر بکشد؛ می اندازیم.  
آقای داکتر براهنی در مقدمه مقال اش تحت عنوان " اسناد ساواک " می نویسد:

« آنچه خوانندگان محترم ذیلاً میخوانند ، ترجمه مقاله ای است که در سال ۱۹۸۰، دقیقاً یک سال پس از انقلاب ، در مجله معروف نیشین که در نیویارک چاپ میشود، به قلم من درج شده است . " ؛ " ۲- نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور ، از دیدگاه من ، که هرگز ، و در هیچ مرحله ای ، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته ام و ندارم ، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم پوشم . [ از آقای براهنی با آنکه در ظاهر به خواننده اش تلقین می کند که هرگز ، و در هیچ مرحله ای عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته و هم اکنون ندارد ؛ مگر به گونه ای بسیار ظریفانه سیاست میکند چونکه هدف ایشان از کار و بار ادبی روشنگری طیف علاقمند به ادب میباشد که این خود در نفسش جز سیاست کردن مفهومی ندارد زیرا ایشان قشر روشنفکر حیطه روابط اشرا به کورسهای تدریس ادبیات فرا میخواند . در اصل مانع حرکت اینان بطرف نهاد های سیاسی و مبارزی که بر علیه رژیم میرزمنند و در صدد چپه کردن آن کمر بسته اند ؛ میگردد - ستیز مند] برعکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی ، بویژه در سه مقطع ، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی ، سال ۱۳۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل های زنجیره ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است ، از هر دوران رژیم پهلوی تیره تر و بدتر بوده است . اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی میدانم " ؛ " ... ،



تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکر کشی کرد، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکر کشی سفید کرد. بویژه که همین روشنفکر ها، به تصور اینکه در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب، بروز داده بودند، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار ساواما بود - و به محض اینکه دری به تخته خورد، روحانیت افتاد به جان روشنفکران، و بگیر و ببند شروع شد. و هنوز هم ادامه دارد. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او، در جمهوری اسلامی، از طریق لومپن های اسلامی و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر در آوردند. روشنفکری که میدانست که باید با مردم تماس بگیرد، ... "؛" در آن شبانه روز یک نفر دست نشاندۀ به نام محمد رضا پهلوی، به ملتی در سکوت نگهداشته شده، و در زندان نشسته، لاف عظمت خود را بزند تا اینکه به قول تیمسار ربیعی در دادگاه اسلامی، ژنرال "هایزر" ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون کند، و نیز در همان دادگاه وقتیکه از خلعتبری وزیر خارجه سوال میکنند چه کسی باسیا تماس میگرفت؟ بشنوند: "محرمانه است" یعنی یک نفر حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده دارد در کجا میمیرد و هنوز هم گمان کند که همه اش باز ی بوده ...»

[ و آقای داکتربراهنی که یک زمانی در تالاری در تورنتو کانادا در پاسخی یک تن از پرسش کنندگان که چرا علیه جمهوری اسلامی چیزی نمی گویند و یا نمی نویسند، در حالیکه دست شان را بطرف گلوی شان می بردند، فرموده بودند: "من نمی خواهم رگم را ببرند"، علت اصلی روشنفکر کشی را نخواستۀ روشن بسازد. سه تنی را که در اوضاع و احوال ایران هر کدام به گونه ای نقش خونبار شان را در خدمت به سیاست های امپریالیستی ایفا کرده بودند، یک تن از آنان را "دست نشاندۀ" خوانده و شخصیت وی را از قول ربیعی یا خود، بسان سگ به مثال کشیده، فقط آدم کش وانمود ساخته - آدم کشی که از روی نادانی و تزلزل درونی دست به آدمکشی میزند، نه بخاطر دست نشاندۀ بودنش، نه به سبب امر ونهی از جانب آنانی که وی را با دست های شان، که آغشته به خون ملت ایران بوده، بر تخت شاهی نشاندۀ اند. - ستیزمند ]

و آقای دکتر براهنی در ادامه می افزاید:

«اما چیزی که بیش از خصلت دیگر شاه به او لطمه زده تزلزل درونی و نادانی اوست ... "؛" البته من نه به فرض اعتقاد دارم، و نه به فرض محال، و از نظر تاریخی هم قاعدتا اعتقاد ندارم که مرده ها را در مرحله بعدی تاریخ دخالت دهیم تا چیز عجیبی پیش آید. ولی شاه میتوانست بدون کشتن گروه جزئی همان باشد که بود. و باز هم سقوط میکرد. جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بینم یکی مثل آیت الله خمینی طبق قانون اسلام آدم ها را میکشت، و تعداد عظیمی را هم میکشت، به دلیل اینکه طبق آن قانون هر کسی در عصر چهارده قرن پس از صدور آن احکام حتما در عمرش یک کاری غیر شرعی واجب القتل کننده مرتکب میشود. پس همه گناهکارند، فقط هنوز همه شان در عین ارتکاب جرم گیر نیفتاده اند. ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر میکرد انکار وقتی که آدم میکشت آن تزلزل موقت از بین میرفت. شاه میخواست ثابت کند که شخصا شاه است. در روزهایی که میخواست علیه مصدق کودتا کنند، شاه چنان متزلزل است که معلوم میشود اعتقاد راسخ دارد که شخصا شاه نیست. پیش از انقلاب نیز همین وضع را دارد. کافی است آدم خاطرات ژنرال هایزر را بخواند. در این دوره نیز شخصا شاه نیست. افسوس که چند نفر را گیر نمیآورد بکشد تا شخصا شاه شود. همسرش گفته است که شاه چون نمیخواست مردم کشته شوند ایران را ترک کرده است. این حرف بیشتر به شوخی شباهت دارد. شاه اگر نمی رفت کشته میشد، و بعد که رفت، چون عادت داشت سلطنت کند و دیگر نمی شد سلطنت کند فوراً بیماری اش قوت گرفت و مرد. [ شماری از رسانه های گفتاری در آن زمان تبصره های در زمینه مسموم ساختن شاه داشتند - ستیزمند ] ولی شاه مسئول حکومتی است که بعد از او بر سر کار آمد. شاه از دولتی که انتظار دوستی از آن داشت، یعنی امریکا، حتی یک پناه ساده هم ندید - شاه مریض بود و میرفت بمیرد. گذر زمانه مرگش را شتاب داد. شاه در سراسر حکومتش بندرت آخوند گشت (... ) اما همه کسانی که کشت روی هم روشنفکر به حساب میآمدند... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی میدید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند...» ؛ «... خمینی بر موجهی که روشنفکران در جهت احراز دموکراسی در کشور به وجود آورده بود، سوار شد، ... ولی برغم این هوشیاری خمینی هم بسوی اشتباهی شبیه اشتباه شاه رفت. او کار ناتمام شاه را در سرکوب روشنفکران جدی گرفت و به زعم خود در سال ۶۷ کار را یکسره کرد، ...»

آقای براهنی در اینجا - موقتا خود را دچار آشفته فکری نشان داده - به جز "نادانی" شاه و "تزلزل درونی" وی کدام عامل دیگری را در آدم کشی های وی نمی بیند.



آقای دکتر قتل و کشتار روشنفکران را بگردن شاه - شاهی می اندازد که "جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بیند" در اینجا عامل کشتار روشنفکر مبارز را در روانشناختی شاه جست و جو میکند و علت را عدم ثبات روانی و نادانی وی می پندارد و در جای دیگر استاد براهنی عامل روانشناسی (مثل "تزلزل درونی") شاه را نادیده گرفته ابراز میدارند که: «ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر میکرد. انکار وقتی که آدم میکشت آن تزلزل موقت از بین میرفت ...» بدین مفهوم که شاه هنگامی به ثبات روانیش دست مییافت که آدم می کشت و میشد شاهی با ثبات (و شاید هم آدم فهمیده). چنین استدلال برای کاوشگری که خود شخصا در بطن وقایع و حوادث تاریخ کشورش قرار داشته، موجب آشفته فکر نسل روشنفکر شده در نهایت گمراه کننده است. برداشت چنین شخصیت با تبحر از "دست نشانده" بودن شاه نمی تواند این باشد که گویا دست نشانده روی مشکل روانی روشنفکر می کشت.

در اینجا هر گاه پای انکار آگاهانه بی ایشان از دخل و غرض آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا در امور داخلی کشورش ایران (از کانال های ساخته شده ی اطلاعاتی مثل ساواک و پولیس و قدرت شبکه مخفی اطلاعات ارتش ساخته شده توسط آنکشور) در میان نباشد، چنین تحلیل سطحی و گمراه کننده از شاه و خمینی - که وی هم روی مشکل دینی روشنفکر می کشت - از شأن فهم و دانش چنین شخصیت برانزده ی ادبی شناخته شده در سطح جهان؛ کاملاً بدور می باشد.

«... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی میدید... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند...»

در جمله بالا آقای دکتر براهنی کشتار روشنفکر توسط خمینی را ناشی از رابطه اش با خدا وانمود ساخته که بر اساس احکام الهی میکشد و می کشد و باز هم می کشد (همانطور ی که در کشور ما ربانی و مزاری و مسعود و سیاف و محقق و امثال شان به حکم خدا کشتند و سوختاندند و تجاوز کردند و غارت و ملا عمر هم در پشت پرده ی پتویش با خدا راز و نیاز داشت و حکم کشتار مردم را از خالقش دریافت میکرد) سیمای ارتباط امپریالیستی رهبر جمهوری اسلامی را مخدوش و مبهم میسازد که نگشتن خمینی توسط شاه به سبب همبازی شاه با وی نیز در همین راستا سیر میکند. هر گاه بدخل مقوله "دست نشانده" با زره بین دقت سیر همه جانبه داشته باشیم، خواهیم دید که دست نشانده فاقد اراده خودی بوده، حتی در نشست های نیمه خصوصی اش نیز خط حرکتی داده شده را، آن دستانی که وی را نشانده پیش نظرش قرار میدهند، تا مبادا گامی بردارد در جهت ترمز و خود ارادیت. حفیظ الله امین را میتوان مثال داد.

## ۷- معرفی کتاب "بازی شیطان" از جانب آقای دکتر مرتضی محیط:

آقای دکتر مرتضی محیط مارکسیست، نویسنده ی کاوشگر امور سیاسی بوده، مقالات تحلیلی بلندی در رابطه با مسائل ایران و جهان در نشرات دارند. ایشان چند سال قبل معتقد به رویکار آمدن خمینی بر مبنای نیاز بازار بودند. در صحبتی مختصر (قبل از سخنرانی ایشان در تالاری که به همین خاطر در شهر تورنتوی کانادا تدارک دیده شده بود) نظراین قلم مبنی بر رویکار آمدن خمینی از کانال سازمان سیا را نپذیرفته و فرمودند که «نه نه! اینطور نیست من طرفدار تئوری توطئه نیستم خمینی را بازار بوجود آورد!». (عین نقل قول). در این شکی نیست که این صاحبان بازارند که منافع بازار را بر هر چه در طبیعت هست، مقدم شمرده، در مواقع بروز بحرانها خطرزا در گام نخست از طریق شگرد های "تئوری توطئه" حفظ و تا حد توان گسترش میدهند. و در صورت عدم کار آیی "تئوری توطئه" (دسیسه، خدعه، نیرنگ، چال و فریب و هزار یک ترفند به خاطر نیل به اهداف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و... که تشریح میتود ها و شگرد های استفاده از آن در مواقع بروز نخستین تکانهای موج زای انقلابات اجتماعی که منافع خداوندان اصلی بازارها در مناطق مختلف جهان را به تغییر و دگرگونی مواجه می سازد؛ در چوکات معینه این نوشتار شامل نمی باشد) به لشکر کشی مستقیم و اشغال آشکار کشور های مورد نظر می آغازند.

حالا می بینیم که آقای دکتر محیط دست شان به کتابی بس مهمی از خبر نگار معروف امریکایی رسیده، و باز یافته های نوین شانرا از آن کتاب در نشریه معروف "شهروند" (شماره ۱۰۵۷ مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۸۴) بدست نشر سپرده، و کار بس مهمی را در این راستا انجام داده اند.

این نکته قابل یاد آوری است که تایید بخشهای مورد نظر این قلم، مبنی بر تثبیت پروژه انتقال قدرت از شاه به خمینی - توسط سیا - و خمینی که خود در خفا با سیا ارتباط محکم و استوار؛ اما غیر مستقیم و کاملاً

مخفیانه داشت (و یا به گفته والر عضو بلند پایه سیا " ما آیت الله ها را مامور مستقیم خود نمی کنیم . " ) را میتوان از خلال جملات مندرجه ی این کتاب معروف استنباط کرد.

از نوشته کتاب "Devil's Game" اثر "Robert Dreyfuss" که دکتر محیط آنرا زیر عنوان ( معرفی کتاب " بازی شیطان " Devil's Game ) آورده ، بخشهای آنرا انتخاب و توجه شما خوانندگان مشتاق کاوش در مورد ماهیت اصلی جمهوری اسلامی ایران را به آن جلب مینمایم.  
نوشته دکتر محیط در ذیل عنوان فوق چنین می باشد :

« رابرت "Robert Dreyfuss" نویسنده کتاب مدت ۱۵ سال است که به عنوان خبرنگار پژوهشگر دست اندر کار تحقیق و نوشتن مقالات تفصیلی در باره رویداد های سیاسی ، اقتصادی و مسائل مربوط به امنیت ملی امریکا است . سال ۲۰۰۱ توسط مجله بررسی خبر نگاری دانشگاه کولمبیا به عنوان خبرنگار پژوهشگر برجسته انتخاب شد . مقالات او در باره نقش نفت در حمله امریکا به عراق برنده جایزه اول Project Censored در سال ۲۰۰۳ شد . رابرت در ایفوس در برنامه های تلویزیونی پر شماری شرکت داشته و در روزنامه ها و مجلات معتبر و تریخواه متعددی مقاله داشته است .

کار این نویسنده در سالهای بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ ، تحقیق و بررسی و نوشتن مقالات پر شماری در باره حمله امریکا به عراق و افشای اشخاصی چون احمد چلبی و نهاد های پنهانی مانند اداره طرحهای و یژه پنتاگون و برنامه محافظه کاران نو برای خاور میانه ، جاسوسی های اقتصادی سازمان سیا ، پیمانکاری های صد ها میلیارد دلاری پنتاگون با کارخانه های اسلحه سازی و غیره بوده است . نویسنده انگیزه خود در نوشتن کتاب را چنین خلاصه میکند :

" پر کردن حلقه های مفقوده در میان ملیون ها جمله ای که در باره اسلام سیاسی و سیاست های ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتمبر نوشته شده " ؛ به قول او: " هدف کتاب پاسخ دادن به این سوال است " که : " چگونه با این مخمسه دچار شدیم؟ " .  
در ادامه پرسش به پاسخ بالا میخوانیم :

" در این کتاب قصد دارم به بخشی از این سوال پاسخ دهم که چرا دولت امریکا و بسیاری از متحدینش به مدت بیش از ۵۰ سال " جناح راست اسلامی " را به عنوان شرکایی مطلوب در جنگ سرد برای خود انتخاب کردند. بر خورد من در این کتاب به صورت یک مورخ نیست بلکه به عنوان یک خبرنگار است " ( از سایت انترنتی رابرت در ایفوس [Robertdreyfuss.com](http://Robertdreyfuss.com) )  
نویسنده سپس در مورد " اشتباه " دیگر دولت امریکا می نویسد :

" دولت امریکا از جهاد گران اسلامی در افغانستان حمایت کرد . این نوع پشتیبانی مدتها پیش از دخالت شوروی در افغانستان در سال ۱۹۷۹ آغاز شده بود و ریشه های آن بر میگردد به فعالیت های مخفیانه سازمان سیا از دهه های ۶۰ و ۷۰ در افغانستان . رشد اسلامگرایان دست راستی در افغانستان منجر به جنگ داخلی در آن کشور در سالهای دهه ی ۱۹۸۰ و روی کار آمدن طالبان و آغاز فعالیت اسامه بن لادن برای بوجود آوردن القاعده گردید. " ( همانجا )

در مقاله ای زیر عنوان " جنگ سرد ، جنگجویان مقدس " که قرار است در شماره ژانویه – فوریه مجله مادر جونز به چاپ رسد ، رابرت در ایفوس ارتباط تنگاتنگ اسلام سیاسی دست راستی – بویژه اخوان المسلمین – با دولت امریکا را برملا ساخته و پذیرایی رسمی پریدندت آیزنهاور از سعید رمضانی رهبر احوال المسلمین در کاخ سفید را تشریح میکند . این ملاقات در چارچوب کنفرانس پر اهمیتی صورت میگیرد که از سوی وزارت خارجه امریکا و سازمان سیا در سپتامبر ۱۹۵۳ در دانشگاه برینستون ترتیب داده شده بودو چندین نفر از نظریه پردازان بلند پایه و استادان دانشگاههای امریکا و مستشرقین امریکایی ، انگلیسی و کانادایی و غیره به علاوه رهبران گروه های دست راستی اسلامی از کشور های مسلمان در آن شرکت داشتند تا در باره اهمیت اسلام سیاسی و نقش آن در مبارزه با کمونیسم به بحث و گفت و گو پردازند . طبق سند سری که اکنون بیرون آمده ، هدف از تشکیل این کنفرانس این طور توضیح داده میشود :

" در ظاهر اینطور وانمود میشود که کنفرانس صرفا کوششی برای بالا بردن معلومات ما در باره اسلام است . اما هدف واقعی عبارت از دور هم گرد آوردن افراد با نفوذی است که میتوانند دیدگاه اسلام را در زمینه های آموزش ، علوم ، حقوق ، فلسفه و بنا بر این ناگزیر در زمینه سیاست فرمول بندی کنند... از میان نتایج مختلفی که از این گردهمایی میتوان انتظار داشت عبارت از تحرک بخشیدن و سمت و سو دادن به جنبش نو زایی اسلام در درون خود اسلام است . "

(نقل از سایت انترنتی رابرت درایفوس Robertdreyfuss.com)

نویسند در این مقاله اظهار تعجب میکند که دولت امریکا چگونه از رهبران چنین گروه های مخفی ، خشونت گرا ، و تروریستی میخواید برای تجدید حیات اسلام حمایت کند و در پاسخ به سوال خود می نویسد :  
" چنین دیدگاه و عملکردی خصلت اساسی سیاست ایالات متحده در آن زمان بود چرا که هر کسی ضد کمونیست بود ، متحد ایالات متحده تلقی میشد . "

و سپس اضافه میکند که در مصاحبه با دهها نفر از ماموران قدیمی و عالیرتبه سازمان سیا که در زمان جنگ سرد فعال بوده اند ، همه بدون استثنا و به عنوان یک اصل پذیرفته شده اذعان کرده اند که از اسلام به عنوان سدی در برابر گسترش شوروی و ایدئولوژی مارکسیستی در میان توده های مردم استفاده شده است .  
برای ما مردم ایران ، کتاب از آن جهت اهمیت دارد که شاید برای نخستین بار از زبان ما موران عالیترتبه سازمان سیا ، وزارت خارجه و وزارت دفاع امریکا ارتباطات گسترده میان بخشی از روحانیت شیعه با دستگاه های امنیتی امریکا و انگلیس در دوران ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و نقش این روحانیون در کودتای ۲۸ مرداد و بر انداختن دولت دکتر مصدق و نیز جریان سلسله حوادثی را می شنویم که زیر نظر دستگاههای امنیتی امریکا اتفاق افتاده و منجر به سوار شدن روحانیت دست راستی بر موج انقلاب ۱۳۵۷ و قدرت گیری خمینی و اطرافیانش گردید .

لازم به تذکار است که سالهای اخیر به دلیل بالا گرفتن اختلاف میان سازمان سیا از یکسو و پنتاگون و کاخ سفید از سوی دیگر شماری ماموران قدیم و بازنشسته سیا حاضر به افشاگری گوشه هایی از فعالیت های خود شده اند و از اینرو خبرنگاران پژوهشگری چون رابرت درایفوس از این موقعیت استفاده کرده و اسراری را بر ملا ساخته اند .

در سطور بالا هدف از نوشتن کتاب را از زبان نویسنده نقل کردم . در زیر فراز هایی از کتاب را که مربوط به تاریخ پنجاه و چند سال اخیر کشورمان بوده است میآورم .

رابرت بیر ( R.Baer ) مامور قدیمی عالیرتبه سازمان سیا در کتاب خود زیر عنوان " هم خوابگی با شیطان " مینویسد:

" در پشت همه ی این رویداد ها راز حقیر و کثیفی در واشنگتن وجود داشت و آن اینکه کاخ سفید به اخوان المسلمین به عنوان متحدی پنهانی نگاه میکرد ؛ به صورت سلاحی علیه کمونیسم . این عملیات پنهانی از سالهای دهه ی ۱۹۵۰ با برادران دالس آغاز شد - آلن دالس در سازمان سیا و جان فوستر دالس در وزارت خارجه - آنهم هنگامی که بر کمک مالی عربستان سعودی به اخوان المسلمین علیه عبدالناصر صحه گذاشتند . از دیدگاه واشنگتن جمال عبدالناصر یک کمونیست بود . از نظر آنان او صنایع بزرگ مصر و از جمله کانال سوئز را ملی خواهد کرد . منطق جنگ سرد ، واشنگتن را به این نتیجه رسانده بود که : اگر الله قبول کند تصمیم بگیرد که قتل سیاسی مجاز خواهد بود ، چه بهتر - به شرطی که در حضور افراد با فرهنگ در مورد آن صحبتی نشود . " ( صفحه ۱۰۲ کتاب)

درایفوس در دنباله نقل قول بالا مینویسد :

" در حالی که دولت امریکا و انگلیس با آتش بازی میکردند و آدمکشانی از میان اخوان المسلمین علیه ناصر بسیج میشد ، شواهد نشان میدهد که اخوان المسلمین در حال همکاری با گروه تروریستی اسلامی در ایران بنام فداییان اسلام بود . بنیانگذار فداییان اسلام آیت اللهی که در همکاری مستقیم با سازمان سیا در صدد بر انداختن دکتر مصدق بود . برنارد لوئیس مامور سابق انتلیجننت سرویس انگلیس و مستشرق کنونی امریکایی اشاره میکند که تصمیم اخوان المسلمین به مخالفت رویا روی با عبدالناصر در رابطه با پیوند این سازمان با فداییان اسلام بود . " ( همانجا )

به عبارت دیگر فداییان اسلام و رهبر آن آیت الله کاشانی نه تنها در بر انداختن دکتر مصدق نقش داشتند بلکه در صدد از میان بردن جمال عبدالناصر هم بودند .

رابرت درایفوس بر این عقیده است که هم مصدق و هم ناصر در ابتدای رویکار آمدن ، تا حدودی از حمایت دولت امریکا بر خوردار بودند، اما دولت آیزنهاور با این نظر موافق نبود و عقیده داشت که : " یا با ما هستید - یعنی به ما پایگاه نظامی دهید ، به پیمانهای نظامی ما می پیوندید ، دروازه های کشور خود را بروی انحصارات ما باز میکنید و به آنها امتیازات لازم را میدهید - وگرنه علیه ما هستید . " ( صفح ۱۰۸ ) در ادامه میخوانیم:

" درست همان گروه های اسلامی دست راستی که سیا در ۱۹۵۳ برای بر انداختن دکتر مصدق به آنها کمک مالی کرد در سال ۱۹۷۹ شاه را بر انداختند . " ( صفحه ۱۰۹ )

در صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ کتاب گوشه‌هایی از مصاحبه نویسنده را با اولین مامور سازمان سیا بنام جان والر J.Waller میخوانیم :

" فردی که عملیات مخفی سازمان سیا در ایران میان سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ را اداره میکرد جان والر بود . " جان والر در میان عشایر قشقایی، بختیاری و کرد کار میکرد ، در عین حال که جاسوسان سابق آلمان را برای سازمان سیا استخدام میکرد . او به نویسنده میگوید :

کاشانی مهمترین رهبر مذهبی بود و از اینرو با او روابط نزدیکی برقرار کردم . سپس با لبخند ادامه میدهد:

" چهره آیت الله را با گچ رنگی نقاشی کردم . او ابتدا مدتی جلو من نشست ، اما بقیه نقاشی را از روی عکس او تمام کردم . "

والر تایید میکند که آیت الله مامور سیا نشد . اما بلا فاصله ادامه میدهد :

" ما آیت الله ها را مامور مستقیم خود نمی‌کنیم . "

[ عضو سیا تلویحا می‌رساند که خمینی هم مامور آنان بود ، زیرا که کلمه جمع(ها) را متعاقب آیت الله بکار برده است. گویا نه خواسته احساسات پیروان ساده اندیش و از پشت پرده بی خبر خمینی را با گفتن کلمه "... مامور مستقیم ما" آزرده خاطر سازد. ما در کشوری جاسوس زده ی خود افغانستان مثالهای از این دست داریم. به گلبدین حکمتیار بنگرید. و ی به علاوه ی اینکه روابط روسی داشت ننگ خدمت مستقیم به آی اس آی را نیز با دل و جان پذیرفت و یا احمد شاه مسعود را در نظر بگیرید که چسان از دامن استخبارات نظامی افغانستان برخاسته به آغوش استخبارات نظامی شوروی پناه برده "افتخار عضویت" آنرا کمایی کرد، بعدی آن در بعد سوم گام گذارد یعنی رابط با CIA ، از کارمل و هموندان کمیته مرکزی حزیش مثل نجیب جلال و امثال شان چقدر باید نوشت - ستیزمند ]

نویسنده از والر میپرسد : " آیا سازمان سیا مستقیما به کاشانی پول داد ؟ او در جواب میگوید : " بله . " و ادامه میدهد : " پولها هم برای خود کاشانی و هم عوامل او بود . پول برای ارتباط گیری ، پخش اعلامیه و جزوه و غیره در بخش جنوبی شهر تهران . "

به دنبال آن رابرت درایفوس توطئه های پشت پرده برای برانداختن مصدق را توضیح میدهد ، ( صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ ) و به شکل گیری فکری آیت الله خمینی در سالهای دهه ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ اشاره کرده می‌نویسد :

" او بنا به سائقه فکری اش به سوی کاشانی و نواب صفوی و فداییان گرایش داشت و از طرفداران روحانی محافظه کار آیت الله بروجردی نیز بود ... کاشانی در این هنگام مرشد خمینی بود و آیت الله از دستور کاشانی در مخالفت با مصدق و موافقت با برگشتن شاه تبعیت کرد . " ( صفحه ۱۱۹ )

فصل نهم کتاب مربوط به انقلاب ۷۹- ۱۹۷۸ ایران و دخالت فعال دولت امریکا در آن - لا اقل از اوایل سال ۱۹۷۷ یعنی دو سال قبل از پیروزی انقلاب است . در این فصل بویژه نقش دو مهره پر اهمیت در فراهم آوردن مقدمات انتقال قدرت از شاه به آیت الله خمینی آشکار میشود : یکی ریچارد کاتوم مامور کهنه کار سازمان سیا و دیگری ابراهیم یزدی . در صفحه ۲۳۴ کتاب میخوانیم :

" ریچارد کاتوم از ماموران امنیتی دولت امریکا بود که ادعا داشت " شیوه تفکر شیعی " را درک میکند. او در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ عضو گروه عملیات مخفی سازمان سیا در ایران بود ... کاتوم در ۱۹۵۸ استاد دانشگاه پیتزبورگ شد ، اما در سازمان سیا و عملیات مخفی آن باقیماند و رابطه خود را در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با مخا لفان شاه چه شخصیت‌های مذهبی و چه ملی - حفظ کرد . او بویژه با دونفر در سال ۱۹۷۸ که در دوران تبعید خمینی در پاریس از نزدیکترین مشاورین او بود رابطه ی بسیار نزدیک داشت : یکی ابراهیم یزدی و دیگری صادق قطب زاده .

این دو ( یزدی و قطب زاده ) سالها یا به امریکا مسافرت کرده یا در آنجا زندگی کرده بودند و هر دو با اخوان المسلمین همکاری نزدیک داشتند . ابراهیم یزدی در این رابطه ( رابطه با اخوان المسلمین ) انجمن های اسلامی را بنا نهاد . "

[ در عضویت این دو در سازمان سیا که میتوانستند با رهبر مذهبی آینده ایران زیرکوشی و سرکوشی صحبت نمایند و... کی میتواند ابراز تردید نماید - ستیزمند ]  
در ادامه میخوانیم :

" ریچارد کاتوم هنگامی که به عنوان مامور سیا در ایران کار میکرد ، اول بار ابراهیم یزدی را در اواسط دهه ی ۱۹۵۰ در ایران ملاقات کرد و با او دوستی نزدیک برقرار کرد . یزدی در سالهای دهه ی

۱۹۶۰ میان ایران ، پاریس و ایالات متحده رفت و آمد میکرد و با قطب زاده و فعالان مذهبی ایرانی طرفدار آیت الله خمینی کار میکرد ."

دراپوس در ادامه مینویسد :

" در اوایل سال ۱۹۷۸ ، در تلگراف های سری که از ایران به وزارت خارجه امریکا و سازمان سیا میرسید اسم ریچارد کاتوم دوباره ظاهر میشود . جان استمپل مامور سفارت امریکا در ایران با محمد توکلی رهبر جنبش طرفداران خمینی ملاقات میکند . محمد توکلی از او میپرسد آیا پروفیسور ریچارد کاتوم را می شناسید ؟ و از او میخواهد که اسم او را با ریچارد کاتوم چک کند."

در اینجا نویسنده نکته پر اهمیتی را بر ملا میکند و مینویسد :

" چند هفته قبل استمپل با توکلی و بازرگان رهبر نهضت آزادی ملاقات میکند و توکلی - آشکارا با اشاره به ریچارد کاتوم - به طور عجیبی از استمپل میپرسد که آیا دولت کارتر " کانال جداگانه ای " بیرون از کانال وزارت خارجه در سفارت دارد ؟ ( صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ کتاب )

محمد توکلی سپس به استمپل میگوید :

" نهضت آزادی در زمانی که ریچارد کاتوم مامور وزارت خارجه بود اطلاعات فراوانی در اختیار او گذاشته است و به دادن این اطلاعات ادامه داده است ... ریچارد کاتوم به رفت و برگشت خود به میان تهران و پاریس ادامه میدهد و در پاریس با آیت الله خمینی و ابراهیم یزدی و قطب زاده ملاقات میکند " ( صفحه ۲۳۵ )

چارلز ناس ( C.Naas ) مامور سفارت امریکا در ژوئن ۱۹۷۸ به هنری پرشت مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه مینویسد : " برای ما بسیار جالب است که ریچارد کاتوم ، همانطور که چند نفر از ما فکر میکردیم هنوز رابطه اصلی [ نهضت آزادی ] با امریکاست و خود آنان ( توکلی ) حاضر به تایید این مطلب است . " ( همانجا )

" به دسامبر ۱۹۷۸ که میرسیم و انقلاب در آستانه پیروزی است ، تلگراف سری وزارت خارجه نشان میدهد که ریچارد کاتوم به طور مخفی به تهران آمده است ... اما در این موقع کاتوم کوشش میکرد میان یزدی ، قطب زاده و دیگر یاران خمینی از طریق خارج از کانال وزارت خارجه به طور علنی با مقامات واشنگتن رابطه برقرار کند . " ( همانجا )

[ علنی به خاطری که پیشوای مذهبی و رهبر ایران شخصیت غیر وابسته و مستقل جلوه داده شود - ستیزمند ]

پرشت به نویسنده کتاب می گوید :

" در اواخر سال ۱۹۷۸ کاتوم بمن خبر داد که ابراهیم یزدی به واشنگتن می آید و باید با او ملاقات کنیم ... سر انجام مقامات وزارت خارجه باب مذاکره با انقلابیون از جمله یزدی و داماد او شهریار روحانی راباز کردند .. ملاقات ها در پاریس ادامه یافت و ریچارد کاتوم در تهران مامور سفارت امریکا را به آیت الله بهشتی نماینده رسمی آیت الله خمینی معرفی کرد . ایرانی ها ( بهشتی و یزدی ) به مقامات سفارت اطمینان دادند که آیت الله خمینی - هیچ بلند پروازی سیاسی ندارد و دولت امریکا نباید از او واهمه داشته باشد " ( صفحه ۲۳۷ )

[ ابراز جمله اخیر پرشت (کسی که مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه می باشد و از رابطه خمینی با سیا خبر دارد ) در اینجا به خاطری است که رژیم آخوندی ایران را دارای استقلال کامل سیاسی وانمود سازد .... - ستیزمند ]

در سال ۱۹۷۹ ، در هفته های اول پیروزی انقلاب دو نفر از ماموران عالیرتبه سازمان سیا - رابرت ایمز ( R.Ames ) و جورج کیو ( G.Cave ) به ایران مسافرت میکنند . ایمز رئیس بخش خاور میانه سازمان سیا لا اقل یکبار با آیت الله بهشتی ملاقات میکند . دیگر ماموران سیا با یزدی و عباس امیر انتظام و دیگر مقامات روحانی ایرانی ملاقات میکنند و یک سیستم رد و بدل اطلاعات بویژه در مورد عراق میان آن دو ( ایرانی و امریکایی) برقرار گردید . ( صفحه ۲۳۹ )

مقامات ایرانی از همان ابتدا از ماموران سیا میخواستند که اطلاعات مهم و دقیقی در باره عراق در اختیار آنها گذاشته شود . بروس لینگن جانشین سفیر امریکا در این رابطه به رابرت دراپوس میگوید :

" ما نسبت به عراق نگران بودیم . روابط میان عراق و ایران به پایین ترین سطح رسیده بود و خمینی نفرت شدید ی از صدام حسین داشت و میخواست انقلاب خود را به عراق صادر کند. عراق مطمئنا از هدفهای عمده او بود . به یاد میآورم که من همه اطلاعات در باره عراق را به مقامات ایرانی دادم : درباره ظرفیت نظامی عراق ، استقرار نیرو های نظامی آن کشور و هدفهای نظامی آن . " ( صفحات ۲۳۹- و ۲۴۰ )

[ طراحان جنگ با عراق کسان دیگری یعنی اعضای استخبارات نظامی وزارت دفاع در قالب روحانی و سپاه باید بوده باشند که فرامین را از طریق کانال های مخفی دریافت میکردند و گفته ی جانشین سفیر امریکا در تهران ( بروس لینگن) به نویسنده کتاب کاملاً گمراه کننده بوده وی میداند که نویسنده گفته ی وی را در کتاب اش انعکاس میدهد از همین سبب از هویت شناخته و مشهور رابرت در ایفوس سود برده میخواید سردمداران جمهوری اسلامی را که با هزاران تسمه و ریشمه به ساواک و سیا بسته اند را غیر وابسته، ملی و مستقل وانمود سازد - سنیزمند]

کتاب علاوه بر روشن کردن ریشه های جنگ ایران و عراق به روشن شدن نکته دیگری نیز کمک میکند آن هم اختلاف میان **برژینسکی** مشاور امنیتی **جیمی کارتر** و **سایرس ونس** وزیر خارجه امریکا است . **برژینسکی** ابتدا در صدد کودتای نظامی برای حفظ شاه بود ، اما سیر حوادث در مدت کوتاهی نظر او را تغییر میدهد و بفکر استفاده از رژیم تازه به قدرت رسیده [ تازه به قدرت رسانیده شده از جانب امریکا- این قلم - سنیزمند ] برای " کمربند سبز" در برابر شوروی میافتد. هنری پرشت به نویسنده کتاب در این رابطه میگوید :

" یک بار **هال ساندروز** ( معاون وزارت خارجه در امور خاور میانه ) برای دیدار به کاخ سفید میروید . وقتی از آنجا برگشت بمن گفت : " خوشحال خواهی شد اگر به تو بگویم که ما در صدد هستیم روابط جدیدی با ایران برقرار کنیم . " ، " نظریه مطرح شده این بود که ما میتوانیم از نیرو های اسلامی علیه شوروی استفاده کنیم . تئوری این بود که یک کمربند بحران را وجود دارد . بنابر این یک کمربند اسلامی میتواند علیه شوروی بسیج شود . این دیدگاه از آن **برژینسکی** بود."

به گفته ریچارد کاتوم بر افتادن شاه از نظر **برژینسکی** یک فاجعه بود . در ابتدا **برژینسکی** خواهان یک پینوشه در ایران بود .

" اما وقتی این مسئله صورت نگرفت در صدد برقراری اتحاد با نیروی های اسلامی در حال ظهور و از جمله جمهوری اسلامی افتاد . هدف **برژینسکی** به هیچ رو وجود ثبات در منطقه نبود . هدف او ایجاد اتحاد همه جانبه ای علیه شوروی در منطقه بود که آنرا کمر بند یا " قوس بحران زا" مینامید . به تابستان ۱۹۷۹ که **میرسیم برژینسکی** به صداقت ضد کمونیستی خمینی اطمینان پیدا میکند." (صفحه ۲۴۱) لوس آنجلس ۲۳-۱۲-۲۰۰۵

«

مشاور امنیتی رئیس جمهور امریکا - که بعد از سرکوب وحشیانه و خاینانه پیشتازان انقلاب ۱۳۵۷ ایران به صداقت ضد کمونیست بودن خمینی اطمینان پیدا می کند - بر "استقلال" وی مهر "تایید" میزند ، آیا برآستی از بازی پشت پرده CIA و نقش پنهانی خمینی در این بازی چیزی نمی دانست ؟

## ۸- نگاهی به بخشی از " آیین نامه نحوه اجرای احکام قصاص ، رجم ، قتل ، صلب ، اعدام و شلاق" در جمهوری اسلامی ایران :

از آن بخش " آیین نامه ... " آغاز میکنم که نویسنده نوشته :

« ... سال از اجرای این مجازات های خشن و نا انسانی می گذرد نه فقط تا کنون قدمی برای لغو آن بر نداشته است که اخیراً طی آیین نامه ای نحوه اجرای انواع این مجازات ها را نیز مشخص کرده است ... متن این آیین نامه که در شماره ... روزنامه رسمی جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۸۲ درج شدن است نشان میدهد که درست در هفته ها و ماه هایی که ماموران جمهوری اسلامی در گفتگو با مقامات غربی از بهتر شده وضع حقوق بشر در ایران سخن می گفتند و برای نمونه لغو مجازات سنگسار را به آنان وعده می دادند نه تنها چنین قصدی نداشتند، بلکه در حال تنظیم آیین نامه آن بوده اند ... تهیه و تصویب این آیین نامه را باید کار مشترک دو قوه مجریه و قضایه جمهوری اسلامی ایران دانست .

آیین نامه ، همانطور که از عنوان آن بر می آید تنها به موضوع شلاق و اعدام که در جمهوری اسلامی بصورت روزمره رواج دارد اکتفا نمی کند و بلکه مقولاتی دیگر از جمله سنگسار ، قتل و صلب ( به صلیب کشیدن ) را نیز در بر گرفته است . شاید برای غالب ایرانیان که شاهد خشونت های فراوان و بی حد جمهوری اسلامی بوده اند باور کردنی نباشد که انواع مجازات های خشونت بار و آدم کشی قانونی در این جمهوری از نمونه های شناخته شده آن به مراتب فراتر می رود و به حدی باور نکردنی می رسد . علاوه بر این ، نویسندگان و تصویب کنندگان این آیین نامه ( و قوانین مربوط به آن ) چنان با خون سردی و دلسنگی از اجرای مجازات ها سخن می گویند که گویی کمترین احساس انسانی در آنان یافت نمی شود .

در ماده ۱۴ آیین نامه می‌گوید: «اجرای قصاص نفس، قتل و اعدام ممکن است به صورت حلق آویز به چوبه دار، و یا شلیک اسلحه آتشین و یا اتصال الکتریسیته و یا به نحو دیگر به تشخیص قاضی صادر کننده رأی انجام گیرد.» اعدام به وسیله چوبه دار و یا جوخه آتش روش غالب آدمکشی قانونی در جمهوری اسلامی بوده است. اکنون می‌خوانیم که استفاده از برق نیز برای این کار مجاز شناخته شده است. مقامات جمهوری اسلامی ایران ظاهراً برای "مدرن" کردن شیوه های آدم کشی خود، این روش را که در برخی از ایالت های ابر قدرت جهانی ( امریکا ) اعدام رواج دارد نیز پسندیده و آنرا مجاز دانسته اند ...

ماده یاده شده همانطوری که دیده می شود به شیوه های یاد شده اکتفا نمی کند و بلکه علاوه بر آن به قاضی اجازه می دهد که " به نحو دیگر" اسیر را بکشد. به موجب این ماده، قاضی می تواند به هر نوع دلخواه، از گردن زدن گرفته تا از بلندی پرت کردن و دیوار بروی محکوم خراب کردن و سنگسار که در ایران جمهوری اسلامی و افغانستان طالبان و عربستان سعودی رایج بوده است، و یا هر شیوه ابداعی دیگری که خود ببیند و یا بتواند از دوران بربریت بشر اقتباس کند، آدم را به کشتن دهد. به عبارت دیگر آیین نامه هیچ حد و مرزی برای خشونت و سبعت در " قتل و اعدام" نمی شناسد. آیین نامه ای که در سال هفتم حکومت آقای خاتمی ظاهراً برای نظم دادن به کار قاضیان و مجریان قتل و اعدام تنظیم شده در عمل راه را برای اعمال هر نوع خشونت باز گذاشته است.

مبحث چهارم این آیین نامه که به " تشریفات خاص اجرای حد رجم" ( سنگسار ) اختصاص یافته است و طی ۳ ماده و ۲ تبصره نحوه اجرای این مجازات ضد انسانی را توضیح داده است. در اینجا می خوانیم که " لازم است حد اقل سه نفر از مؤمنین در زمان اجرای حد حضور داشته باشند" ( ماده ۲۱). هم چنین ماموران موظفند بدو محل اجرای حد را به کیفیت مقرر در ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی حفر نموده و مقداری سنگ به اندازه ها مقرر در ماده ۱۰۴ همان قانون در محل اجرای حکم آماده کنند" ( ماده ۲۱). در ماده بعدی، آیین نامه تعیین می کند که در چه شرایطی سنگ اول را قاضی صادر کننده حکم یا شاهدان باید بزنند. علاوه بر این، در یک تبصره مشخص میکند که چگونه محکوم می تواند در صورتی که زنا به اقرار خود اثبات شده باشد با فرار از گودال، خود را از مرگ نجات دهد. فراموش نکنیم که بر اساس قانون مجازات اسلامی، برای سنگسار، مرد را تا کمر و زن را تا سینه زیر خاک میکنند، و در این صورت معلوم است که کدام یک از آنان ( حتا با صرف نظر از قدرت جسمی متفاوتشان ) شانس بیشتری برای بر کشیدن خود از گودال و فرار از مرگ زجر آور خود دارند. و باز فراموش نکنیم که " مؤمنین" حاضر در صحنه که وظیفه زجر کشی محکوم به سنگسار را به عهده دارند مردند، و عملاً با قساوت بیشتری سنگ پاره های خود را به سوی زن زنا کار پرتاب میکنند.

در مبحث پنجم ما با " تشریفات خاص اجرای حد صلب" آشنا می شویم در ماده ۲۴ آیین نامه می خوانیم: " در اجرای حد صلب محکوم را به چوبه دار که شبیه صلیب تهیه شده، در حالتی که پشت به صلیب و رو به قبله بوده و پاهایش مقداری از زمین فاصله داشته باشد آویزان کرده و دست های وی را به دو چوب افقی و پاهایش را به چوب عمودی می بندند و به مدت سه روز تحت حفاظت و مراقبت مامورین نیروی انتظامی به همان حال رها می کنند" چنین است. دو هزار سال پس از داستان به صلیب کشیدن مسیح، جمهوری اسلامی ایران این شیوه زجر آور را برای کشتن یک انسان به کار می گیرد و در اوج جنبش اصلاح طلبی خود برای آن آیین نامه می نوسد. در اینجا قاضی مربوطه حکم را صادر می کند و می رود. ولی تصور کنیم که ماموران انتظامی باید پیوسته مراقبت زجر کشی انسانی باشند که بر صلیب آویزان شده و زیر چشم آنان به تدریج جان می دهد. البته اگر محکوم جثه ای قوی و بدنی سالم داشته باشد ممکن از این شکنجه سه شبانه روز جان سالم به در ببرد. ماده یاده شده می گوید که پس از انقضای سه روز، او را از چوبه دار پایین می آورند، اگر فوت کرده باشد پس از انجام مراسم مذهبی دفن و در غیر این صورت او را رها میکنند " یعنی باز در جمهوری اسلامی ضعیفانند که باید از طریق صلب یا سنگسار زیر شکنج جان دهند.

... آیین نامه یاد شده که همین چند ماه پیش تصویب گردیده و به مرحله اجرا گذاشته شده است سندی رسوا و تکان دهند از خشونت و حشیانه قانونی و سازمانیافته در جمهوری اسلامی به شمار می رود. این سند نشان می دهد که بر خلاف ادعای های رهبران این جمهوری در مجامع بین المللی، و داعیه های مدنیت و حقوق بشری که از چند گاهی سر داده میشود، جمهوری اسلامی همچنان صحنه های اعمال سبعانه ترین و ضد انسانی ترین شیوه های مجازات دوران وحشت بشری است و با جهان مدرن و انسانی امروز کمترین میانه ای ندارد. جمهوری اسلامی را نه تغییراتی که اصلاح طلبان در چند سال اخیر در روبروی آن ایجاد کرده اند و یا چهره خندان آقای خاتمی، و بلکه نهاد های قدرتمند ولایت فقیه و نهاد های وابسته به آن و از جمله قوه قضائیه و شلاق و کشتن و سنگسار و دست و پا بردن و به صلیب کشیدن تعریف می کنند. و وقتی که شش سال [ ] هم اکنون که نهم ماه می



سال 2007 می باشد پوره نه سال - ... ] پس از آغاز جنبش اصلاح طلبی ما شاهد صدور چنین آیین نامه هایی هستیم ، آیا هنوز هم جایی برای سخن گفتن از اصلاح پذیری این رژیم باقی می ماند ؟ « (شماره 508 « ایران استار » مورخ 16 اپریل 2004 )

## ۹- چگونگی شکنجه و اعدام در زندان های جمهوری اسلامی ( از دید ایرج مصداقی ):

با ابراز سپاس از خوانندگانی که حوصله به خرچ داده تا اینجا مسئله را با علاقمندی دنبال کرده اند ، حال توجه شانرا به زجر ، شکنجه ، کشتار ، اعدام و اعدام های دسته جمعی که بطور غیر رسمی و غیر علنی و در خفا و در تیرگی شب های هولناک در زندان های جمهوری اسلامی بوقوع پیوسته ؛ جلب می نمایم .  
نمی دانم چه تعداد کتاب در مورد زندان های رژیم شاه و جمهوری اسلامی نوشته شده است .  
در میان خاطراتی که مربوط زندان های رژیم شاه میشود یک اثر آموزنده و معروف که به زبانهای عربی و انگلیسی ترجمه شده از شخصیت برجسته جنبش انقلابی ایران اشرف دهقانی تحت عنوان " حماسه مقاومت " بوده که چاپ اول آن سال ۱۳۵۲ را نشان میدهد . زندانی دوران شاه، تصویر روشن و ریالیستیک حوادث و وقایع خونبار داخل زندان های شاه را پیش چشم خواننده میگذارد چنانکه این اثر پر اهمیت شکل کتاب آموزشی را برای سازمان های مبارز ایران ، افغانستان ، منطقه و کشور های امریکای لاتین گرفته است .  
در رابطه با زجر و شکنجه و اعدام و کشتار های دسته جمعی در زندان های جمهوری اسلامی نیز کتابهای نوشته و چاپ شده است . نگارنده این نوشتار که مهمترین سالهای زندگی مبارزاتی اشرا سپاه چال های هراس انگیز و هولناک زندان مخوف و مشهور پلچرخ ازوی گرفته است ، تا کنون توانسته چند اثر مربوط به خاطرات زندانهای رضا شاه و خمینی را دستیاب و مطالعه نماید، که خاطرات داکتر غفاری و ایرج مصداقی شامل آن بوده است . این قلم از کتاب ایرج مصداقی بنام (" نه زیستن نه مرگ - غروب سپیده " ) که در چهار جلد منتشر شده ، از جلد اول آن در مورد انواع شکنجه و ... در زندانهای جمهوری اسلامی از ابتدا تا کنون، فراز هایی را انتخاب و در معرض دید خواننده افغان قرار میدهد تا به آنده از هموطنان طرفدار حزب وحدت و سردار اش مزاری و محقق و خلیلی بخصوص جمعیت اسلامی و شورای نظار مسعود که زیر تأثر ستایش های آمیخته با کرنش قلم بدستان این باند ها از برادر بزرگ شان جمهوری اسلامی ( که بنا بر مصححت آمران روسی شان با واک جمهوری اسلامی ایران ارتباط استخباراتی برقرار ساخته و از آن خوان نعمت نیز میخورند ، مثل قوی گوشان ، مصطفی کاظمی و همدیفانیشان که بعداً تذکری در مور شان داده خواهد شد )؛ قرار گرفته ؛ همچنان نوشته ها ، خطابه ها و صحبت های کسانی را که در جریان سالهای درد آور پناهندگی در آن کشور تن به خیانت به وطن داده به عضویت این سازمان جهانی درآمده و برای منافع آن قدم و قلم زده به تطهیر و تبرئه خمینی و خامنه ای و باند ساخته شده ی آنها در افغانستان یعنی باند وحدت مشغولند ، با نیت پاک وبدون چون و چرا می پذیرند و همینطور تبلیغات سیستماتیک اعضای ایرانی واک را ( که زیر پوشش های مختلف مثل فلمساز و شاعر و کارکنان فنی در پروژه های تکنیکی و فرهنگی در افغانستان مشغول کار جاسوسی بنفع جمهوری اسلامی بوده و مسعود را برتر از ناپلیون و مائو و چگوارا و هوچی من جلوه داده به وی مرتبه ولی و قطب و غوث و ابدال اعطا نموده و از وی سید مهدی " آتش نفس " [\*] ساخته اند) باور مینمایند ، کمکی کرده باشد ، تا شناخت بیشتر و بهتر از واقعیت جمهوری اسلامی ؛ پیدا نمایند .  
در صفحه 263 جلد اول کتاب در باره شکنجه ( شکنجه های جسمی و روانی در دوران بازجویی ، زندان ، بهداری ، دادگاه ، پیش و به هنگام اعدام و تداوم آن پس از آزادی از زندان ، شکنجه هایی که بر خانواده ی زندانیان اعمال می شد ؛ گونه های شکنجه و .. ) چنین آمده :

[\*] دو سه تن از دیپلماتهای جمهوری اسلامی بخاطر تداوی "مرض لاعلاج" اطفال شان رنج مسافرت از ایران به پنجشیر را متحمل شده از قبر آن جناب خاکی بر داشته انرا در گلوی اطفال معصوم خود مالیده بودند ومدتی بعد باخوشی بمردم منطقه گفته بودند که تب دایمی طفل شان که در ایران معالجه نشده بود، برطرف شده و صحت یاب گردیده ... شاید اعضای سفارت ایران از گذشته سالهای ۱۳۳۰ اطلاع حاصل کرده بودند که مردم کابل به خاطر برطرف شدن ("سیاه سرفه") به زیارت سید مهدی "آتش نفس" که یک منزل از سطح زمین پایین بوده (واقع در میدان هوایی سابق در غرب سفارت امریکا ) رفته با انگشت شهادت مقدار خاک آن مرحوم را برداشته بعداً آنرا بدخل گلوی طفل یا کودک شان فرو برده به دورا دورا غشای مخاطی وی می مالیدند تا " خراسک " وی شفا یاب گردد □

« تمامی رژیم های سرکوبگر استفاده ی گسترده از شکنجه را به عنوان اصلی ترین و کارساز ترین ابزار برای دستیابی به اطلاعات به منظور دست گیری ، سرکوب ، فرو پاشی و نابودی نیرو های سازمان های مترقی مبارز و مخالف خود می شناسد .

آن چه که رژیم جمهوری اسلامی را از دیگر رژیم های سرکوبگر دنیا متمایز می کند ، تداوم شکنجه ، آزار و اقدام های خود سرانه و غیر انسانی بعد از دوران بازجویی و در دوران تحمل کیفر و حتا بعد تر آزادی و از زندان است . دامنه اقدام های سرکوبگرانه تا آنجاست که خانواده و کودکان زندانیان را نیز در بر می گیرد .

«

نویسنده ، شایع ترین انواع شکنجه را در دوران بازجویی به دو دسته جسمی و روحی تقسیم کرده و آنرا طی ۱۶ صفحه ( بطور مفصل ) توضیح داده است:

## ۱ شکنجه در دوران بازجویی :

شایع ترین انواع شکنجه هایی که در دوران بازجویی در زندان های رژیم اعمال می شوند ، می توان به دو دسته جسمی و روحی تقسیم کرد .

### ۱-۱ شکنجه های جسمی

۱-۱-۱ کابل [کییل] زدن و شکنجه های توأم با آن  
- زدن کابل در قطر های گوناگون در مراحل مختلف شکنجه به کف پاها در حالی که پارچه کهنه ای کثیف یا جوراب در دهان زندانی فرو کرده اند؛  
- زدن کابل به پشت و کمر و باسن ؛  
- زدن کابل به سر ( حد سر در گهر دشت ) ، آلت تناسلی ؛  
- کابل زدن روی پاهای شکنجه شده و بنداز شده ؛  
- کشیدن جسم سخت ، نوک تیز یا برس سیمی به پاهای شکنجه شده و بی حس شده ؛  
- اجبار زندانی به بالا و پایین پریدن روی پاهای شکنجه شده ؛  
- لگد کردن پاهای شکنجه شده با پوتین ؛  
- قطع عضو زیر کابل ، قطع انگشت و ناخن ؛  
هیچ شکنجه ای درد ناکتر از زدن کابل به کف پا نیست . در واقع این نوع شکنجه ، کار ساز ترین ، وحشیانه ترین و شایع ترین نوع شکنجه است .

[ مصداقی در زیر هر عنوان مثلا " کییل زدن و شکنجه های توأم با آن " چند و چندین پیکره مربوط به نوعیت های مختلف شکنجه توسط کییل را که در بالا به آن پرداخته شد ، توضیح کرده و این قلم برای فشرده ساختن عنوان های بعدی صرفاً به درج یک یا دو پیکره مربوطه بسنده می نماید ، تا مطالعه تمامی پیکره های زیر هر عنوان موجب تلف شدن وقت و ملال خاطر خواننده نگردد. ستیزمند ]

### ۱-۱-۲ آویزان کردن :

- آویزان کردن فرد از سقف به وسیله دست ها ( همچنان پاها ) ؛  
- جوجه کباب ، نوعی از بستن زندانی و توأم کردن آن با ضربات کابل ( هادی خامنه ای در اتاق ما ، خود به دیدن آن اعتراف کرد)؛

### ۱-۱-۳ سوزاندن

- سوزاندن با فندک ، سوزاندن با نفت و گازوبیل و سوزاندن عورت با چوب گاز و بیلی ( نامه محمود محمودی یزدی یکی از نمایندگان منتظری در زندان ها به خمینی در آبان ۶۶ که در کتاب خاطرات منتظری نقل شده ) ؛  
- روشن کردن شمع زیر بیضه ها که از آن به عنوان مراسم جشن تولد یاد می شود ( در رابطه با متهمان دادگاه و یژه روحانیت در تهران به کار برده می شد . از یک منبع کاملاً موثق شنیده ام )

### ۱-۱-۴ -ضرب و شتم :

- شکستن دست و پای زندانی ، دنده (قبرغه) از جا در آوردن کتف (شانه) و... ؛  
- توپ فوتبال . چند نفر باز جو زندانی را در میان خود به شکل توپ فوتبال با ضربات مشت و لگد به یکدیگر پاس می دهند ؛

#### ۱-۱-۵- انواع دیگر شکنجه :

- بستن وزنه سنگین به بیضه ؛ ( قرار دادن بیضه ها در یگ گوی ویژه که به بیضه ها فشار آورده و تولید درد و حسنتاکی کرده و باعث بیهوش شدن زندانی می شود ؛

- قطره چکان . بستن فرد و چکاندن قطره های آب روی سر او که در دراز مدت کار ساز است ( هادی خامنه ای در اتاق ما اعتراف به دیدن آن کرد ) ؛

#### ۱-۱-۶- تجاوز ، تهدید و سوء استفاده جنسی :

- تجاوز به زنان زندانی توسط بازجویان ، حکام شرع ، پاسداران و ... ( و تجاوز جنسی به مردان ، و ... )

- استعمال اشیای سخت در معقد مردان به منظور تحقیر آنان؛

#### ۱-۱-۷- شکنجه و آزار و اذیت در بهداری :

- عمل جراحی بدون بی هوشی و یا بی حسی موضعی ( وکشیدن دندان بدون استفاده از داروی بی حسی ) ؛

- فرو کردن پنس و جسم تیز در زخم های ناشی از شکنجه توسط بازجو در بهداری ؛

#### ۱-۲- شکنجه های روحی:

#### ۱-۲-۱- شکنجه های روحی زندانی در ارتباط با خانواده :

- گرسنگی دادن به طفل شیر خوار برای فشار روی مادر؛

- شکنجه کردن اعضای خانواده در مقابل دیدگان زندانی ، شنیدن فریاد های استغاثه آمیز و ملتسمانه ی همسر ، پدر و مادر ، فرزند و ... در زیر شکنجه ؛

#### ۱-۲-۲- خرد کردن شخصیت زندانی:

- اجبار زندانی به در آوردن صدای حیوانات مانند عرعر کردن ، پارس کردن ( ویر زبان راندن عبارات تحقیر آمیز چون " گه خوردم" و .. ) ؛

#### ۱-۲-۳- اعدام مصنوعی و ... :

- اجرای نمایشی مراسم دار زدن زندانی ، ( طناب به دورگردن زندانی انداخته شده و به آهستگی و به احتیاط وی را بالا می کشند . پا ها از روی زمین جدا شده و حالت خفگی به زندان دست می دهد . این عمل چندین بار تکرار می شود ) ؛

- فرا خواندن های متوالی در شب به منظور آماده شدن برای اجرای حکم اعدام و منتظر نگاه داشتن وی ؛ ( و تهدید به اعمال شکنجه های وحشیانه و کشتن زیر شکنجه ( با توجه به سوابق امر و تجربیات زندانی ، تنها شکل تهدید نداشته ) ؛

#### ۱-۲-۴- اجبار زندانی به دیدن صحنه های دلخراش :

- بردن زندانیان به صحنه های اعدام و اجبار آن ها به شرکت در چوخه اعدام ، زدن تیر خلاص ، حمل جنازه ، دادن شعار علیه قربانیان ؛

- اجبار زندانی به دیدن صحنه ی دلخراش اعدام همسر ، برادر و ... ( و نشان دادن پیکر درهم شکسته شده ی فرزند ، همسر ، برادر و ... ؛

#### ۱-۲-۵- چشم بند سلول انفرادی و ... :

- استفاده از چشم بند در مراحل دستگیری ، بازجویی و شکنجه که گاه تا ما ها متوالی ادامه می یابد ؛

- بیدار نگاه داشتن زندانی برای ساعت ها و روز های متوالی ( ونداشتن ملاقات با بستگان درجه یک )

#### ۱-۲-۶- شکنجه و آزار و اذیت در دادگاه :

- ضرب و شتم زندانی در دادگاه توسط حاکم شرع

- اعمال فشار روی زنان زندانی از طریق طرح سوال در مورد آمادگی شان برای ازدواج با پاسدار و افراد حزب اللهی سوء استفاده های زیادی باین ترتیب به ویژه از زندانیان تواب در کلیه مراحل بازجویی و دوران زندان به عمل آمده است ؛

## ۲- شکنجه و رفتار وحشیانه پیش از اعدام ، به هنگام اعدام و تداوم آن بعد از اعدام :

- شلیک در رحم و بیضه زندانی، تأخیر در زدن تیر خلاص به زندانی به منظور جان کاه تر کردن مرگ، شلیک از کمر به پایین و رها کردن زندانی ، مرگ در زیر شکنجه و ضربات کابل ( کیبل)، زنده بگور کردن افراد ( در شهرستان ها اتفاق افتاده است ) ؛ کشیدن خون زندانی قبل از اعدام ، تجاوز به زنان باکره قبل از اعدام و اعدام زنان باردار ( حامله ) ؛

### ۳- شکنجه های معمول و رایج در طول دوران سپری کردن محکومیت :

#### ۳-۱- نگاه داشتن زندانیان در فضا های کوچک :

- جای دادن ده ها زندانی در سلول های مجرد با مساحت کمی بیش از ۴ متر مربع در ( زندان ) قزل حصار و عدم برخورداری از حد اقل نور و هوا ؛  
- حبس کردن زندانی در سلول های انفرادی بدون امکان مطالعه ، هواخوری و... برای ماه و سالها که گاه سلول فاقد زیر انداز ، موکت و پتوی کافی بود ؛  
۳-۲- بی خوابی و سر پا نگاه داشتن:

- اجبار زندانی به سر پا ایستادن و نخوابیدن در زیر هشت بند بروز های متوالی در حالیکه دیگران شب ها را در طول راهرو بند و سلول ها گوش تا گوش در کنار هم خوابیده بودند و زندانی بادیین آنها مجبور به تحمل شرایط فوق العاده وحشتناکی می شد ؛  
- بی خوابی مزمن به خاطر نبود جای خواب ، روشن بودن چراغ اتاق در شب و... لگد زدن به در سلول های انفرادی در نیمه های شب ؛  
۳-۳- قفس ، واحد مسکونی:

- نشان دادن زندانی در جعبه با چشم بند برای ما های طولانی؛  
- خواباندن زندانی بر روی تخت و بستن دست و پای وی به تخت ، همراه با داشتن چشم بند برای ماه های متوالی ؛

#### ۳-۴- انواع دیگری از شکنجه و آزار و اذیت معمول در زندان:

- اجرای حکم شلاق در هر و عده برای زندانیان مارکسیستی که نماز نمی خواندند ( بعد از قتل عام ۶۷ ) ؛  
- سوء استفاده جنسی نگهبانان و پاسداران مرد از زندانیان کم سن و سال ؛

### ۴- شکنجه های رایج در دوران تسلط بهزاد نظامی در قزل حصار:

- زدن موی سر زندانی و ریختن آن در توالت و اجبار او به خوردن آن ؛  
- اجبار زندانیان به زدن کابل به دوستان شان ؛

### ۵- شکنجه ، آزار و اذیت و فشار های روحی :

#### ۵-۱- اعمال روش های تحقیر آمیز و ایجاد شرایط آزار دهنده برای آزادی زندانیان :

- عدم آزادی زندانیان پس از اتمام محکومیت و ابلاغ حکم جدید و یا حکم ثانویه مبنی بر اینکه تا اطلاع ثانوی ( احراز توبه ) در زندان می مانند ؛  
- الزام به نوشتن انزجار نامه و شرکت در مصاحبه های اجباری به منظور آزادی از زندان ؛

#### ۵-۲- فشار های آیدئولوژیک :

- اجبار به انجام مصاحبه ، اعلام انزجار در جمع ، همکاری با مسئولان زندان و... در طول دوران زندان ( در مقاطع گوناگون ) ؛  
- اجبار زندانی به خواندن سرود " خمینی ای امام" به هنگام رفتن به هوا خوری؛ بخش نوار های نوحه و زاری از بلند گو های بند ؛

#### ۵-۳- ایجاد فشار از سوی تواب ها:

- اجبار زندانیان به فرمانبرداری از تواب ها و عناصر خود فروخته ؛  
- کنترل دایم زندانیان از طریق تواب ها و عناصر بریده و ارائه گزارش لحظه به لحظه از اقدامات زندانیان به بازجویان و مقامات زندان ؛

#### ۵-۴- ایجاد محدودیت در استفاده از توالت و حمام:

- عدم فرصت کافی برای استفاده از توالت و حمام ( ۲۰ دقیقه برای اتاقی ۸۰ تا ۱۰۰ نفره ) ؛  
- اجازه ندادن به زندانی برای رفتن به توالت هنگام لزوم و نیاز فوری ، مجبور شدن زندانی به رفع حاجت در حضور ده ها نفر ؛

- ۵-۵- فشار روحی شدید به واسطه ی اعمال مقررات ضد کمونی (اشتراکی) :  
 - ممنوعیت گفت و گو و تماس با افراد سلول ؛ ممنوعیت آموختن زبان خارجی و... ؛ و ممنوعیت آموزش به دیگران ؛  
 - اجبار افراد به بایکات کردن هم اتاق شان. زندانیان حق نداشتند با زندانی بایکات شده صحبت نمایند ؛  
 ۵-۶- آزار و اذیت روحی از طریق سیاست ادغام زندانیان و...:  
 - ادغام زندانیان سیاسی و عادی و بعضاً خطرناک ؛ هم سلول کردن زندانیان مسلول ( سل ریوی ، غدد لنفاوی ، مغز استخوان ) با زندانیان سالم در انفرادی گوهر دشت که منجر به شیوع بیماری سل در زندان شد.  
 - نگاهداری زندانی در سلول انفرادی به همراه زندانی روان پریش ؛ و اجبار زندانی به کار در کارگاه زندان ؛  
 ۵-۷- اقدامات آزار دهنده:  
 - زدن موی سر زندانیان از ته و اجبار آن ها به پوشیدن لباس زنانه ؛  
 - اجبار زنان به سر کردن چادر سیاه ؛  
 ۵-۸- محرومیت از امکانات محدود زندان:  
 - حمله به بند ها و تخریب و سایل دست ساز زندانیان ، اموال آنان و گاه همراه با جریمه نقدی زندانیان ؛  
 ۵-۹- تحقیر و توهین مداوم:  
 - اجبار زندانیان مارکسیست و غیر مذهبی به انجام فرایض دینی مانند نماز ، روزه و...  
 - تحقیر زندانیان غیر مذهبی و غیر مسلمان با نجس خواندن آن ها و اعمال محدودیت های در رابطه با ( مانند استفاده از توالت عمومی )  
 ۵-۱۰- نگاه داشتن تیغ باز جویی و شکنجه و اعدام بر سر زندانی:  
 - مفتوح بودن پرونده ( دوسیه ) ی زندانی و تهدید دایم او مبنی بر تجدید باز جویی ، شکنجه و محاکمه ؛  
 - تداوم شکنجه و باز جویی در طول دوران زندان به منظور تجدید محاکمه و افزایش حکم ؛

## ۶- فشار روی زندانیان روان پریش :

- ضرب و شتم شدید زندانیان روان پریش در یک پروسه طولانی برای اطمینان یافتن نسبت به صحت بیماری آن ها؛  
 - نگاه داشتن زندانیان روان پریش در وضعیتی بغایت اسفناک و وارد آوردن انواع فشار های طاقت فرسا و همراه با تجاوز و سوء استفاده جنسی به منظور اطمینان یافتن نسبت به صحت بیماری آنها ؛  
 ۷- آزار و اذیت کودکان زندان به خاطر والدین شان :  
 - حضور کودکان در شکنجه گاه به هنگام شکنجه ی والدین و تحمل فشار های بعدی ناشی از آن ؛  
 - محرومیت از داشتن شیر خشک ، پوشاک مناسب ، پوشک ، دارو های مورد نیاز و... ( محرومیت از تنفس آزاد ، بازی ، دیدن کودکان هم سن و سال داشتن اسباب بازی و... ) ؛

## ۸- فشار روی خانواده های زندانیان و اعدام شدگان :

- ۸-۱- آزار و اذیت و شکنجه روحی در گورستان:  
 - ضرب و شتم ، دستگیری ، باز جویی و شکنجه مادران و همسرانی که در بهشت زهرا و گورستان خاوران بر سر قبر های فرضی فرزندان شان تجمع می کردند ؛ ( و دفن کردن مجدد جنازه در محل های که گفته می شد زندانیان سیاسی در آنجا به خاک سپرده شده اند به منظور جلوگیری از تجمع خانواده ها ؛  
 ۸-۲- آزار و اذیت خانواده های قربانی به هنگام اعلام خبر اعدام فرزندان شان:  
 - اطلاع دادن به خانواده ی بعضی از دختران اعدام شده مبنی بر این که فرزند شان پیش از اعدام به عقد یکی از پاسداران در آمده است . در این رابطه پاسدار مربوطه به همراه یک جعبه شیرینی و مقداری اندکی پول به خانواده ی مورد نظر مراجعه می کرد ؛  
 - در خواست از خانواده زندانیان اعدام شده برای ابراز خوشحالی نسبت به اعدام فرزندان شان ؛  
 ۸-۳- قرار دادن خانواده ی اعدام شدگان در بلا تکلیفی:

- عدم پذیرش مسئولیت دستگیری زندانی و قرار دادن خانواده ها در بلاتکلیفی . این موضوع در واقع یکی از علت های اصلی بالا رفتن آمار مفقود شدگان بوده است ؛  
۴-۸- آزار و اذیت خانواده زندانیان سیاسی به هنگام ملاقات :  
- ایجاد فضای رعب و وحشت به هنگام دیدار خانواده با زندانی؛  
- فشار روی همسران بعضی از زندانیان سیاسی برای جدایی ؛

#### ۹- تداوم شکنجه و آزار بعد از آزادی از زندان:

(در زیر عنوان فوق ۱۹ پیکره تذکار یافته که این قلم به ۵ پیکره ی آن بسنده مینماید )  
- گرفتن تعهد و امضا از زندانی مبنی بر عدم تماس با زندانیان آزاد شده و خانواده های آنان و به ویژه خانواده های شهدا ؛

- دستگیری گسترده ی زندانیان سیاسی آزاد شده به هنگام بروز بحران های اجتماعی و آزار و اذیت آنها ؛  
- ربودن ، شکنجه و سر به نیست کردن زندانی پس از آزادی ؛  
- گرفتن تعهد از زندانی مبنی بر اینکه در صورت تماس گروه ها یا افراد سیاسی با او مراتب را به وزارت اطلاعات و دادستان انقلاب اطلاع دهد ؛

- قرار دادن زنان تن فروش و همکار وزارت اطلاعات بر سر راه سوژه ی مورد نظر به منظور ایجاد رابطه جنسی با او و فلمبرداری از آن برای تحت فشار قرار دادن سوژه . این شیوه در رابطه با کسانی بکار می رود که سابقه ی فعالیت سیاسی داشته و مقامات اطلاعات قصد سوء استفاده از آنها را دارند ؛

جنایات جمهوری اسلامی آنقدر عمق و پهنا دارد که جمع بندی مجموعه آن کاریست در حیطه صلاحیت یک تیم مرکب از متبحر ترین پژوهشگران ، نویسندگان ، ژورنالیست ها و سایر کاوشگران با تقوا که مورد تایید اکثریت مردم شریف ایران باشند . در این جا، صرفا شاخصترین این جنایات را در ذیل تذکار میدهم :  
۱- کشتار های اوایل انقلاب ، اعدام زندانیان سیاسی بعد از سرکوب ۳۱ خرداد سال ۱۳۶۰ که بیش از ۵ هزار نفر کشته شدند .

۲- کشتار های سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۳

۳- کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ که احصائیه و آمار آن اضافه از پنجهزار تن ( تا ۶۴۰۰ تن ) با ذکر اسم و محل اعدام آنها و تاسی هزار که نه از اسم و نه از اعدام شان خبری در میان نبوده است . سرکوب هایی که از بدو تعویض رژیم شاهنشاهی به رژیم جمهوری اسلامی توسط سازمان سیا بوقوع پیوسته ، در سه نقطه عطف آن میتوان مشاهده کرد :

۱- سرکوب وحشیانه خلق کرد فروردین ماه سال ۱۳۵۹ و کشتار هزاران نفر از مردم بیدفاع و همواره زیر ستم کرد .

۲- سرکوب خلق ترکمن تابستان سال ۱۳۵۹ اعدام چهار تن از رهبران شورای خلق ترکمن ( توماج ، مختوم ، اجور جانی و واحدی )

۳- سرکوب خلق عرب تابستان ۱۳۵۸ که رژیم ظلمت گستر و خون آشام صد ها تن از بیگناهان عرب را کشت . به نظر این قلم آمار دقیق کشتار های رژیم وحشت و دهشت دقیق نیست و تا کنون آمار دقیقی که مورد تایید مجموع طیف های سیاسی و نهاد های مسئول جمع آوری ارقام دقیق و کامل بوده باشد ، داده نشده است . در هر حال بگفته ی ایرج مصداقی " ... ابعاد آمار را هر چه بالا و پایین کنیم ، به لحاظ کیفی هیچ تفاوتی در ماهیت دد منشانه و فاجعه بار قتل عام زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ رخ نخواهد داد . داغ ننگ قتل عام زندانیان سیاسی تا ابد بر جبین برنامه ریزان ، آمران ، مجریان ، حامیان آن و آنانی که بر این جنایت فجیع چشم بستند و سکوت اختیار کردند ، باقی خواهد ماند . »

این بود بخشی از اشکال شکنجه و تذکار کشتار مردم شریف ، دلیر و آزاده ی ایران چه در زندان ها و چه خارج از آن توسط جمهوری اسلامی ، در تلاشند تا به خاطر بیرونه شدن از انزوا خلق های جهان را به خاطر عدم شکنجه در زندان های شان و کشتار های دسته جمعی بفریبند و به همین سبب عوامل و جواسیس شان را به کشور های غربی گسیل میدارند تا با نگارش مقاله و نوشتن کتاب و ایراد بیانه و خطابه ها به قناعت مردم این کشور ها - که دم از آزادی و حقوق بشرو.. می زنند - بپردازند و جالب اینکه برخی از روشنفکران و حتی شخصیت های اکادمیک ( ایرانی) گویا مترقی و پیشگام جنبش چپ ایران که از امتیازات خاصی تدریس در یونورستی های غربی برخوردارند، این فرستادگان واواک را در زمینه طبع و نشر کتاب و آثار شان ؛ همچنان

درکار و بار تدارک و سازماندهی کنفرانسها و تالار ها غرض ایراد بیانیه و خطابه کمک و مساعدت می نمایند.

## ۱۰- شناخت عوامل و اجنتان جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و افشای بیرحمانه آنان کمکی است به مردم هردو کشور:

هیات حاکمه کشور و با کشور های همجوار که در دشمنی دیرینه با کشور همسایه شان ، بخصوص آنگاهی که دچار بحرانها و مداخلات غیرمستقیم و یا مستقیم نظامی قرار گرفته باشد - با هیجانات لذت بخشی ، سیر تجاوز را در آن کشور دنبال کرده ب فکر این می افتند که بر اوضاع خونبار کشور همسایه اثر نامطلوب و مخرب بگذارند. بهمین خاطر ( در گام نخست ) تصمیم میگیرند سیر حوادث و رخداد های خونین نظامی کشور همسایه شان را (توسط ایجننتان و جواسیس خود که از گذشته های دور در آن کشور فرستاده و در برخی موارد آنان را تا سطح رهبری کشور مورد نظر شان رسانده اند) در مسیر دلخواه شان سمت داده، تضاد های خوابیده نژادی ، زبانی ، مذهبی و... را از حالت نیم خواب کشیده آنها را در بستر برخورد های خونین نفاق و انشقاق سوق بدهند ، تا اگر موفق شوند ( ولو در دراز مدت) بخشی ولو کوچک ارضی کشور همسایه را که از گذشته های دور ادعای مالکیت آنرا داشته اند، بتصرف خود درآورند و بر زخم چرکین ناشی از نفرت و کین تاریخی شان مرهمی بگذارند .

کشور بلا زده و اشغال شده ی ما از لحاظ تاریخی با کشور های همجوار ( روسیه ، پاکستان ، ایران ) مشکلات و معضلات ارضی و مرزی داشته این کشور های همواره خواب لذت بخش تجزیه افغانستان را دیده اند . از کودتای ۲۶ سرطان داود خان ( به مجوز شوروی ) بویژه کودتای ننگین ۷ ثور ( بدستور شوروی ) تا همین مقطع زمان که کشور در اشغال امپریالیزم امریکا و شرکا قرار دارد ، اینان طرح های فاجعه بر انگیز و تباه کن شانرا عملاً به منصفه عمل پیاده کرده اند . از اولین روز های کودتای منحوس ۲۶ سرطان داود خان - که سر آغاز تجاوزات بعدی به کشور ما گردید - تا همین مقطع کنونی ، کشور های همسایه گرگ جان ما گردیدند و هر کدام در صدد این هستند که به حد توان خود، توتی ای از پیگیر خونین و پاره پاره ما را باز هم بدرند و با خود ببرند ، ( که در این میان بعد از شوروی سابق و روسیه کنونی که علت العلل تمامی بد بختی ما بخصوص در سی سال اخیر بوده است ، کشور پاکستان می باشد که به خاطر ضمیمه ساختن مجموع خاک معطر افغانستان به خاک متعفن اش از هیچگونه توطئه و دسیسه و خلق مدهش ترین و خونبارترین فاجعه های انسانی ؛ تخریب بنیاد های نظامی ، اقتصادی ، فرهنگی ما ؛ همینطور ضربات نابود کننده ای که بر پیکر وحدت ملی ما وارد کرده که ترمیم و بهم جوشی بعدی آن کاریست به درازی عمر یک نسل ؛ هکذا صدور اجنتان و جواسیس خودی اعضای پاکستانی ای اس ای بشمول بخشهای نهایت پلید آن منسوب به ملیت شجاع و شریف پشتونهای آن طرف سرحد و اعضای وطن فروش افغانی این سازمان منسوب به سایر اقوام و ملیت های کشور چون گلبدین ، سیاف ، خالص ، محمد نبی محمدی ، گیلانی ، مجددی ، ملا عمرو امثال شان که بطور علنی سنگ جاسوسی به پاکستان را به سینه می زنند و هزاران تن جاسوس مخفی که هم اکنون در افغانستان در زیر پوشش های گوناگون فعالیت دارند ؛ دریغ نورزیده است که در این مقطع بسیار حساس تاریخی نباید پاکستان و عوامل پیدا و پنهانش را - حتی لحظه ای - در حاشیه دیدرس قرار داد ) . روی این ملحوظ سالها پیش آنگاهی که بنام و نشان ظاهرشاه ، هر دو کاکایش پادشاهی می کردند و یا در ایامی که شاه جوان وبرومند ، نیرمند شده میرفت و در بستر معطر و دلپذیری عیش و پایکوبی و نوش به آسایش و تن پروری مشغول بود ، کشور های هم مرز عوامل و جواسیس شانرا در قالب افغان و یا افغان شده (مثل حسن شرق ها ، تره کی ها ، زابلی ها، جلالر ها ، کهگدای ها و امثال شان ) به افغانستان بی درو دروازه گسیل داشتند، و یا افغان هایی را که در کشور شان اقامت داشتند و یا غرض تحصیل فرستاده شده بودند، در نهاد های اطلاعاتی شان جذب کرده، بعد از آموزش های لازمی استخباراتی (اطلاعاتی) واپس به وطن شان فرستادند. یکی از اینان آقای رهین مخدوم وزیر تعلیم و تربیه در اداره مستعمراتی به رهبر کرزی میباشد که مختصراً در ذیل بدان اشاره میشود:

آقای داکتر مخدوم رهین در سال های ۱۳۴۴-۱۳۵۰ ( شاید هم این تاریخ پس و پیش باشد ) در رشته ادبیات در تهران تحصیل می کرد . موصوف که در بخش مخفی حزب دموکراتیک خلق ( فرکسیون پرچم ) آموزش دیده بود ، در آن کشور با توده ای ها، تماسهایی به اصطلاح "رفیقانه" برقرار نمود. در همین رابطه از طرف ساواک ( سازمان امنیت و اطلاعات کشور) گرفتار وزندانی شد ( معلوم نشده ایشان چه مدتی در زندان بود) ظاهراً به اثر پا در میانی آقای اسد الله سراج سفیر افغانستان در تهران ، ساواک وی را رها کرد ؛ مگر در حلقه های پوهنتون)



دانشگاه) آنجا و نشست های محصلین چپ تبصره از اینقرار بود، که سبب رهائی اش همانا سند همکاری وی با ساواک گردیده، نه پا در میانی سفیر کشورش.

آقای رهین که در سال ۱۹۷۲ که از تهران به کابل عودت کرد، بسمت استاد در پوهنخی ادبیات آغاز بتدریس نمود. عده ای از محصلین آزمون متوجه شده بودند که سفارت ایران مقیم کابل بورسهای تحصیلی در ایران را با تایید آقای رهین می پذیرفت. در غیر آن بورسهای را که به اصطلاح "OK" ایشان را نمیداشت از طرف سفارت "آریامهر" رد میگردد.

قبلا اشاره شد که آقای رهین از زمره پرچمی های مخفی بود. KGB شرایط خزیدن چنین مهره های کاملا مخفی اشرا (از جمله) در نهاد های در حال شکل گیری جمهوریت سردار داود خان و کودتا چیان خلقی (و دولت های بعدی اش) باشگردد گوناگون فراهم مینمود. به همین سبب شوروی شرایط نفوذ آقای رهین را در "کمیته تصویب قانون اساسی" داود خان تدارک دید تا وی در آن کمیته حضور فعال داشته وظایف محوله اشرا بدرستی انجام داده بتواند.

آقای رهین در جوشاوش کنفرانس بن (در مصاحبه هایش) از توانمندی جسمی شاه لاف و پتاق هایی می زد و شخصیت شاه سابق را از لحاظ تبحروبینش سیاسی در مسائل بین المللی بمتابه زمامدار شناخته شده در سطح جهان و "محبوب القلوب" بودنش را در بین مردم افغانستان به عرش اعلی می رساند. بعد ها که متوجه شد، استعمار کهنه پیخ و کهنه کارو کهنه کردار انگلیس و هموند پرقدرت امریکایی اش، با ترفند دراماتیک تبلیغ رساندن شاه به تخت عز و جاه (که همانا جلب طیف طرفداران ایشان در آن برش لرزان و پر تکان شکل گیری کنفرانس ننگین "بن" و تدارک لویه جرگه استعماری بود - نقش سمبولیک را به وی تفویض کرد ومدال افتخار "بابای ملت" را بر سینه ی بی دردش آونگ نمود) به مرامشان دست یافتند؛ آقای رهین شاه را در یک مصاحبه، که از طریق "رادیو صدای افغانستان" وابسته به باند "شورای نظار" پخش شد، دارای جسم لیلی و نارسا در مسائل سیاسی کشور خوانده با خشم و نفرت در جواب سوال کننده ای که ایشانرا در رابطه با تضاد گوییش در مورد ظاهر شاه مورد نقد قرار داده بود، چنین گفت: «افغانهای مقیم خارج از پول ولفیر شکم های خودشان را کته ساخته از شرایط داخل کشور هیچ چیز نمی دانند گپ های بی مورد میزنند...» (نقل به قول، نه به مفهوم).

موصوف که مزد پایدوی هایش را گرفته به دست بوسی دست نشانده نایل آمده بود، سر انجام "رئیس صاحب جمهوری" به اثر هدایت از بالا وی را بسمت وزیر اطلاعات و کلتوردرکابینه اش گمارد.

آقای مخدوم رهین که شدیداً بر ضد ملیت پشتون بوده، بازبان آنها با فرهنگ آنها و با نام و نشان آنها دشمنی دارد، از کابینه مستعمراتی برطرف و به سفارت افغانستان دردهلی جدید مقرر شد. ظاهراً علت تنزیل مقام ایشان سر و صدای مردم (در داخل و خارج کشور) بخاطر فروش سر مجسمه های بودا به خریداران و علاقمندان چنین آثار بینظیرو تاریخی بود که از این "فروش دومی" پولهای هنگفت دالری به جیب زد. از دید این قلم تخریب و یا فروش آثار باستانی یک کشور کهن تاریخ نوعی از خیانت به منافع آن کشور و مردم اش می باشد.

در سندی ارسالی آقای (س. الف) از کشور ناروی که به صفحه ۳۸ شماره ۶۵ ثور ۸۵ - می ۲۰۰۶ مجله "پیام زن" چاپ و نشر شده چنین آمده:

«امین و نویسندگانش و اظهارات برخی از اشخاص در مورد مجله امین و اشتراک بعضی از افراد منفور در این جمع از جمله شخصی به نام آقا حسین فاضل سنگچارکی که فعال معین وزارت اطلاعات و کلتور آقای کرزی هست. وی از جمله اعضاء فعال سپاه پاسداران و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران می باشد. موصوف سالهای زیادی در رادیو دری مشهد جمهوری اسلامی ایران که برای افغانستان نشرات مینماید بحیث نطق و گرداننده آن ایفای وظیفه میکرد. در سال ۱۳۷۴ به مزار شریف آمد و بحیث سخنگو و رییس دفتر سیاسی حزب وحدت محقق بود. بعد ها بدستور اربابان ایرانی خود مدتی درجنیش جنرال دوستم بود وبعدا به ایران رفت واز آنجا بطور غیر قانونی عازم هالند گردید. وی الی ختم حاکمیت فاشیستی طالبان در سال ۱۳۸۰ در هالند بود، دوسیه [پرونده] موصوف (دوسیه پناهندگی اش) از طرف مقامات مربوط هالند به اتهام نقض حقوق بشر در زمان حاکمیت دارو دسته اش وی در افغانستان رد گردید و به عنوان مجرم جنگی رد پناهندگی شد. بعدا بنا بر درخواست **مصطفی کاظمی** که در آن وقت وزیر تجارت کرزی بود به افغانستان برگشت و عهده دار روزنامه اقتدار ملی باند سید مصطفی کاظمی گردید. چون سید مصطفی کاظمی فکر میکرد که بعد از انتخابات باز هم وزیر تجارت خواهد بود ولی این خواب و خیالش متحقق نشد و از کابینه رانده شد. قبل از آن کاظمی هرچه در چانته داشت به نفع آقای کرزی فعالیت کرد و سنگچارکی مطالبی زیادی را در وصف کرزی گفت و نوشت و مصاحبه ها داد. بعدا ها بنا بر سید گرابی [این قلم با این طرز دید راسیستی بطور قطع موافق نبوده کرکتر

شخصیت شان را دیده و با هر انسان مطابق عملکرد خودش محاسبه میکند - ستیزمند] و جریانات پشت پرده سید حسین فاضل سنگچاریکی به عوض آقای عبدالحمید مبارز به عنوان معین وزارت اطلاعات و کلتور تقرر حاصل کرد. سید فاضل زمانیکه در ایران بود مجله امین را بنیاد گذاشت که گردانندگان آن از الف تا یا سید هستند و مصارف آنها از طرف مجمع اهل البیت خامنه‌یی از ایران و از داخل افغانستان از طرف ( انجمن تحفظ حقوق سادات ) تامین میگردد. بطور مثال زمانیکه بی بی حاجیه صدیقه بلخی ( وی نیز سادات میباشد ) در ایران بود به قرار گزارشات کاملاً موثق ماهوار مبلغ یک میلیون تومان از طرف دفتر خامنه‌یی برایش پرداخت میشد. من به عنوان نمونه فوتوکاپی صفحاتی از مجله امین را برایتان فرستادم [ فوتوکاپی ارسال نویسنده نامه از ناروی در مجله " پیام زن" نیز چاپ شده است - س ] . جالب است که این عوامل بیگانه صرفنظر از تمام گذشته خونبار با هم یکجا گره می‌خورند مثلاً حسین فخری که سابقه پرچمی و خادی دارد [ فخری یکتن از جنرالان و شکنجه گران مقتدر خاد نجیب الله بود که دستی به ادبیات هم دارد - س ] با سید فاضل اطلاعات ایران و سید مصطفی کاظمی سپاه پاسداران هیچگونه مشکل با هم ندارند و در صف سید گرای ایتزاده اند و از یک آبخور تناول میکنند»

شماری زیاد خادی های نفوذی بخش کشتمند ؛ همینطور خادی های اسد الله کشتمند رئیس قسم ... خاد در داخل حزب وحدت که زیر پوشش این حزب منفور در ایران فعالیت داشتند (مثل جواد ولد علی دریاب مسئول دفتر حزب وحدت در مشهد و ...) ، بنابر طرحهای دراز مدت KGB بدخل سپاه پاسداران و اطلاعات سپاه ؛ همچنان به درون و اوک جمهوری اسلامی خزیدند. یکی از علل زود "گره خوردگی" و سریع جوش خوردن و "خودمانی" شدن این جواسیس مثل حسین فخری ها با سید فاضل ها و سید مصطفی کاظمی ها و ده ها و صد ها تن دیگران در روند فعالیت های اطلاعاتی جز همین چیزی بوده نمیتواند.

حال به خاتمه نوشته توجه کنیم :

« امکان اینکه عده ی قابل توجهی از " فرهنگیان " جاسوس ایران سوگند وفا داری به سی آی ای [ و یا اف اس بی روسیه و یا موساد اسرائیل و یا... - س ] یاد کنند کم نیست . آنچه در این جدال تعیین کننده خواهد بود اینست که دولت امریکا و ایران [ و یا دولت اسرائیل و یا ... - س ] کدام یک استخوان های چربتری به این ... ] ها [ پیش می‌کنند . »

همچنان رشید. الف از کویته پاکستان در صفحه ۵۵ شماره ۸۷۴- ۲۴ مارچ ۲۰۰۴ " شهروند " و در شماره ۶۰ و ۶۱ (مورخ ثور ۱۳۸۳- می ۲۰۰۴) مجله "پیام زن" نوشته ای دارد که به بخشی از آن توجه خوانندگان را میخواهم :

«... آقای رضا دقتی ضمن ارتباط نزدیک با " جمعیت اسلامی " درست همانند نماینده ارشد و خاص الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکتر حق شناس و چکری و امثال آنان عمل کرده ، با همدستی فرانسویان مشتاق " سردار نابغه مسعود " تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه های گوناگون مبالغ هنگفتی پول به خزینه مشبوع ربانی و فهیم می ریزد . او همراه محسن مخملباف در حقیقت یک " وزارت ارشاد " در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی " قهرمان ملی احمد شاه مسعود ( رح ) " را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری کند . او خیلی بیشتر از یک وزیر نفوذ و صلاحیت دارد . خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از چند جاسوس رسمی رژیم ایران بشمار میرود . یکی از مرکز های علنی کار او دفتر " آئینه " در قلب شهر کابل است که بصورت قانونی " فرهنگی و هنری " جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهیم و قانونی و دار و دسته ی آنان فعال میباشد . »

فرد دیگر اسامش مصطفی کاظمی عضو سپاه پاسدار و ( وزیر تجارت کرزی ) بوده هم اکنون این ( ننگ ملیت نجیب و زحمتکش هزاره ) سخنگوی جبهه ملی... جنایتکاران حرفه بی میباشد هم قطاران دیگرش سید فضل الله قدسی ها، سید کاظم ها، مظفری ها ، اشراق حسینی ها ، فیاضی ها ، می باشند .

حال توجه خوانندگان را به معلومات موثق یکی از دوستان در مورد دو ، سه تن از افغانهای عضو و اوک که از تورنتوی کانادا با این قلم تماس تلفونی گرفته ، جلب می‌نمایم :

« فردی بنام ابراهیم قاسمی که در سابق عضو سازمان نصر بود ( در واقع نفوذی خاد کشتمند در داخل نصر) از ایران به کانادا پناهنده شد . این عضو و اوک ایران با شخص بنام حمید حتی در هنگام جنگ بین ایران و عراق از کانادا به ایران رفت و آمد مینمود . افغانهای مقیم تورنتو که تا تایید قاسمی را نمی‌داشتند به ایران مسافرت کرده نمی‌توانستند. ابراهیم قاسمی هم اکنون به حیث نماینده ملیت زحمتکش هزاره در پارلمان اداره

مستمراتی کار... میکند. موصوف ، که در سرک شیربورن تورنتو دکان میوه فروشی داشت ، از داخل پارلمان ساخته شده توسط اشغالگران به "جامعه اسلامی افغانهای... " تلیفون می نماید. تلیفونش را به بلند گوی داخل تالار وصل می نمایند تا حضرات محتوای صحبتش را بدرستی شنیده بتوانند. وی حمایت اش از مردم نجیب هزاره را در پارلمان به حضرات گوشنزد کرده خواهان کمک پول از آنها میشود.

واواک جمهوری اسلامی ایران به "حجت السلام" حمیدی بر علاوه ی افتخار تدریس مسائل دینی در شهر قم ، امتیاز شهروندی را نیز به ایشان داده و با پاسپورت دست داشته ی ایرانی هر سال در "ماه مبارک محرم" زیر عنوان خطابه های گیرا و هیجان انگیز به "جامعه اسلامی افغان های .. " روانش میکند. موصوف که بگفته برادران ایرانی ما می خواهد ادا و اطوار روشنفکران مذهبی تیپ ایرانی را در بیاورد ، بعضا در هنگام گپ و گفتش روی مسائل سیاسی از زنده یادان عبدالرحمن محمودی و غبارو یک دو شخصیت نامور و مبارز افغانستان نیز به نیکوی یادی می نماید . وی که از جانب واواک وظیفه گرفته تا کارت سستی زن کانادا را بدست آورده و وظایف استخباراتی را در این کشور کماکان ادامه دهد ، تا بحال یکی دوبار در خواست پناهندگی وی رد گردیده است. »

واواک جمهوری اسلامی ایران زنان افغان را نیز از نظر دور نداشته در میان شماری از آنان که تمایلات وطنفروشانه ی خود را به خاطر جذب در سازمان استخباراتی ایران تبارز داده بودند ، آغاز به فعالیت نموده بعد از جذب آنها به واواک، عده ای شانرا به افغانستان گسیل داشت ، تا برای منافع مثنی ملا و آخوند ( که خود قبل از انقلاب بسر انجام نرسیده ی ۱۳۵۷ ، به عضویت در ساواک ("سایه خدا") مباحثات میکردند و اکنون به طبقه حاکمه ی استثمار گر نهایت ظالم و جنایتکار تبدیل شده اند) خدمت نمایند .

**خانم صدیقه بلخی** وزیر شهدا و معلولین در کابینه کرزی یکن از این جذب شده هاست . نامبرده در گفتگوش با روزنامه ایران ( ۸ ثور ۱۳۸۴ ) که از وی می پرسد : " شما با چه انگیزه و برنامه ای مسئولیت را قبول کرده اید ؟ " اظهار میدارد : " من از جمله زن های عجیب هستم ! خانواده من همیشه گفته اند که صدیقه ما همیشه سنگ های سنگینی را بالا پرتاب میکند و سر خود را زیر سنگ میگیرد " ؛

خانم آمنه افضلی وزیر امور جوانان و امثال شان ، و آیت الله ... و مانند شان که هر کدام از خود قصه و افسانه ای دارند ، باشد به مجالی که تا شناسایی دقیقتر و افشای شماری در خور توجه آنان ؛ شناسایی لانه های جاسوسی که واواک در کشور ما بخصوص مناطق مرکزی افغانستان ساخته ؛ شناسایی متن و محتوای اصلی و درونی نهاد های استخباراتی واواک زیر عنوان های فرهنگی و مذهبی و اقتصاد و سیاسی و... که سازمان داده شده ؛ هکذا متن عملکرد سیاسی و اطلاعاتی مراکز و شرکت های تجارتي ( بازرگانی ) تاجران ایرانی که اغلب شان از اعضای واواک اند ؛ بهمین شکل کارمندان ، مشاورین ، حتی کارگران ایرانی مقیم کشور ما ؛ همچنان شناسایی اجنت های فرهنگی ایران الاصل واواک جمهوری اسلامی ایران که در کشور ما در رفت و آمدند از قبیل چنگیز پهلوان ها ، مخمل باف ها ، رضا دقتی هاو امثال شان و بهمین نهج آن عناصری افغانی که در جمهوری اسلامی آموزش جاسوسی دیده و زیر پوشش آیت الله های افغانی به تکیه خانه های افغانها مقیم کشور های غربی غرض بیانیه خطابه فرستاده میشوند ؛ همین قسم گردانندگان نشرات افغانی که بکمک تخنیک و مالی نمایندگی های رسمی و غیر رسمی ایران در خارج به نشر می رسند ؛ و روشنفکران خود فروش افغانی عضو واواک که خود را در گردهمایی های سیاسی مبارزان ایرانی که برضد جمهوری اسلامی در کشور های غربی بر پامیشود با شیوه های مختلف نزدیک میسازند ، توسط هموطنان کاوشگر ، متعهد و دلیر ما صورت گیرد و در نشرات و تریبونهای مستقل و غیر وابسته ( چه افغانی ، چه ایرانی ) انعکاس یابد .

این قلم از خوانندگان ، با محبت تقاضا می نماید به این فکر اندر نشوند که نگارنده ، چرا از وجود اعضای واواک در سایر احزاب جهادی منسوب به ملیت پشتون چیزی ننوشته ، در این زمینه باید مختصرا تذکر داد که جمهوری اسلامی ایران وجود این باند ها و پشتوانه منطقه ای و جهانی آنها را ایدا از نظر دور نداشته از سال های پیش در این داره های آدمکشان و ضد تمدن شمار قابل توجهی جواسیس اش را جابجا کرده بخصوص زمانی که گلبدین و داره اش در ایران اقامت داشتند که گاهی این جابجایی شکل علنی و نیمه رسمی را میان طرفین اختیار میکرد . بگونه ای مثال ابو شریف یکن از "سپاه پاسداران" به پشاور آمده مسئولیت استخبارات حزب اسلامی را به عهده می گیرد . همچنان در باند طالبان .

در اصل در مورد نفوذ واواک ایران در تمامی باند جهادی پشتو زبانها باید به بررسی عمیق و کاوش همه جانبه پرداخت و نتایج را در معرض دید مردم قرار داد، زیرا به این بُعد مسئله \_ بخاطر پشتون بودن باند های رهزن جهادی \_ حتی روشنفکران قلم بدست کمتر توجه کرده اند .

و باری دگر استدعای این قلم از خواننده دلیر ، مبارز و آزادی پرست کشور :

هموطن عزیز! این است ماهیت نهایت پلید و بسیار متعفن جمهوری اسلامی که چند ساعتی از عمر پربار و عزیزت را بخاطر مطالعه اش صرف نمودی - جمهوری که تعفن شدیداً مسموم کننده اش در درون هیچ دوزخی و درمیان هیچ آتشفشانی به جز انقلاب مردمی از بین نخواهد رفت .

و شما نویسندگان گرانقدر و عزیز و دلبرانی که بخاطر پرتاب کردن هموطنان مظلوم و شدیداً استثمار شده و بی‌دفاع تان توسط پاسداران ظلمت (که حتی فاقد عواطف و احساسات - حیه های تریبه شده و متمایل به انسان - اند) در رنج آید، بر خیزید و پرده از سیمای کریه جمهوری اسلامی ضد تمدن و نهایت وحشی و همینطور سایر همسایه های در ظاهر دوست و در باطن پلید تر از هر حیوان درنده و خونخوار؛ بردارید. و عوامل و اجنتان نیمه مخفی و مخفی آنان - بخصوص از جمهوری اسلامی ایران - را بی رحمانه افشا کنید که این امر خدمتی است بس بزرگ به برادران کشور های همسایه تان در راستای سرنگون کردن غول های خون آشام درون کشور های شان، و همینطور جلب همبستگی برادرانه ی آنان در مبارزه درازمدت ما بخاطر بیرون راندن اشغالگران امریکایی از کشوری به اسارت کشیده ی ما.

با امید بشما روشنگران راه ظلمانی که با مطالعه این نوشتار سپاس گزارم نمودید. □□□□□

یادداشت

### [۱] - «روچیلدها و سلطنت پهلوی»

« بررسی اجمالی که از امپراتوری نامرئی روچیلدها و سیطره آنان بر شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب ارائه شد، جایگاه تعیین کننده صهیونیسم را در تنظیم سیاست های خاورمیانه ای قدرت های اصلی غرب (آمریکا، انگلیس و فرانسه) نشان می دهد. استراتژی صبورانه روچیلدها به منظور تأسیس «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاست های استعمار و امپریالیسم غرب به سوی هدف خود گام هایی خاموش و سنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسی داشت و لذا می توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام توسط اردشیر ریپورتر، سرجاسوس انگلیس در ایران، به فرجام رسید. همزمان در خاورمیانه عربی نیز رژیم های پوشالی و خلق الساعه تأسیس گردید. در بطن این محیط مناسب بود که توسط روچیلدها اسکان یهودیان فقیر اروپا در فلسطین توسعه یافت و سرانجام در سال ۱۹۴۸، با مداخله آمریکا و انگلیس تحت پوشش [۱] سازمان ملل به تأسیس دولت اسرائیل، به عنوان کانون اولیه «تمدن بزرگ یهود» انجامید. با تأسیس دولت اسرائیل، عوامل ایرانی بریتانیا در ایران به سود اسرائیل وارد صحنه شدند:

در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد، ایران به یهودیان عراقی که برخلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کند. دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب حمایت لفظی می کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می داد. این یک طرح بادوام بود ... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می شود که ... اسرائیل شناسائی دو فاکتوری خود را (در دی ماه ۱۳۲۸ - ژانویه ۱۹۵۰) با پرداخت رشوه قابل توجهی به محمد ساعد نخست وزیر وقت ایران به دست آورد. مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل یک آمریکایی که هنوز در پرونده ها فقط «آدم» شناخته می شود و با موساد همکاری داشته است رهبری می کرد. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می شناخت که با نخست وزیر دوست و «شریک تجارتي» بود. از طریق این شخص نخست وزیر مطالبه ۴۰۰/۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسائی دوفاکتوری اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است ... از قراری که به اسرائیلی ها گزارش دادند شاه گفته بود: «اگر نخست وزیر و وزیر امور خارجه موافق شناسائی اسرائیل هستند، من حرفی ندارم.» بنابراین مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شد.

دومین دوران رسوخ صهیونیسم در ایران با ورود شاپور ریپورتر آغاز گردید که به عنوان عامل لرد روچیلد سوم و اینتلجنس سرویس بریتانیا به تعیین کننده ترین چهره جاسوسی غرب در دربار پهلوی بدل شد. پیتر رایت می نویسد:

لرد ویکتور روچیلد با استفاده از دوستی اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه که آنها را برای دیک وایت (رئیس کل MI-6) و بطور شخصی کنترل می کرد، مانند سر ریپورتر که رل تعیین کننده ای در عملیات خاورمیانه ای ر سال های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می کرد. همانطور که ملاحظه می شود، پیتر رایت از شاپور ریپورتر به عنوان یک چهره مستقل اطلاعاتی که در رابطه با لرد ویکتور روچیلد عمل می کرد و ارتباطات او با MI-6 از طریق روابط شخصی روچیلد و رئیس کل MI-6 تأمین می شد، یاد می کند. این شیوه ارتباط به وضوح نشان می دهد که در واقع شاپور ریپورتر پیش از آنکه مأمور اینتلجنس سرویس باشد، عامل درجه اول « سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها » به رهبری لرد روچیلد سوم بوده است؛ هر چند به دلیل آمیختگی صهیونیسم با سرویس های جاسوسی غرب تفاوت اساسی میان عملکرد آنان نمی توان قایل شد و سازمان امنیت ایران (ساواک) هم توسط سیا و این عوامل پایه گذاری شد که در پیروزی انقلاب نیز فعال بودند و تأسیس اوواک و ساواما از نتایج بعد از انقلاب آن است. « [گرفته شده از " خیانت رجال ایرانی در دوران پهلوی ( تاریخ به روایت سازمان پارس) (www.baybak.com) ]

[۲] - یکی از دوستان در مه اسد سال ۱۳۵۱ از طریق زمین مسافرتی به اروپا داشت. اوایل ماه اسد بود. از راه سرحد اسلام قلعه و عبور از تابیات وارد مشهد شد. سرویس ( "مهین تور" ایرانی راغرض رفتن به تهران انتخاب کرد. در سرویس تعدادی چوکی ( صندلی ) خالی و بدون مسافر بود. مردی بلند قامت و قوی هیکل ملبس با عبا ی اسلامی که بدور کلاه مدورش تکه سفیدی ( یا سیاه ) پیچیده شده بود، چوکی اش را که عقبتر از آن دوست قرار داشت گذاشته ، در حالیکه سلام می داد با گفتن جمله ای " آغا شما مال افغانستان هستید اجازه میدهید اینجا بنشینیم " در چوکی پهلوی نشست. بعد از گذشت مدتی سر صحبت را با وی باز نموده از ترکیه و پاکستان واز اروپا و تکاملش چیز های گفت. از گذشته " پر افتخار " کشور های اسلامی مطالبی در میان گذاشت. آن دوست ظاهرا با بی تفاوتی در واقع با توجه به حرف هایش گوش میداد. سطح فهم و احاطه سیاسی اش در رابطه با مسائل و اوضاع آن وقته ایران و افغانستان و جهان ، شدیداً موجب تعجب ی آمیخته با تحسین دوستم شده بود. وی می کوشید ارتعاشات تعجب و تحسین در خطوط چهره اش بحرکت نیفتد ، زیرا بالای این شخص که در جریان صحبت چند باری واژگانی مترقی - که در گپ و گفت چپ انقلابی شنیده میشد - را بکار برده بود، شک کرد که این مرد بلند قامت عبا پوش ، ساواکی نباشد. همینطور در ذهنش خطور نمود که شاید سفارت ایران مقیم کابل که از ورود مامورین رسمی دولت افغانستان به ایران به شعبات مربوطه ساواک گزارش میداد ، نام وی را که دارا ی پاسپورت خدمت بود، که مامورین دولت از آن مستفید می شدند ، داده باشد. بحث سیاسی را آغاز کرد از شرایط سیاسی افغانستان و احزاب و جریانهای سیاسی که در کابل برآمد آشکار داشتند مطالبی گفت. از جریان شعله جاوید ، خلق و پرچم و تظاهرات شان جسته گریخته مطالبی بیان داشت. در باره مسافرتش به هرات مطالبی بیان داشت و بنوعی از مسئولین دولتی شهر هرات شکایت کرد که یکی دو روز قبل وی را در مسجد... شهر بعد از ختم نماز اجازه ندادند که به منبر بالا شده صحبت نماید. و این موضوع موجب خشمش شده بود. آخوند مذکور علتش را از دوستم پرسید : « شما چه فکر میکنید چرا بمن اجازه ندادند که برای نمازگزاران خطابه بدهم ؟ » وی که در نقش شنونده ی مودب و گیرمانده تا آن وقت بجز یکی دو جمله کوتاه \_ که نشانگر عدم علاقه اش به امور سیاسی تلقی گردد \_ چیزی نگفته بود، اظهار داشت : " متأسفم که علت آنرا نمی دانم ". آخوند مذکور که نتوانست و یا نخوست خشمش را پنهان سازد، با لحن ملامت بار به مخاطبش چنین گفت " آغا شما اینقدر مسائل و جریانات در کشور تان وجود دارد چطور بی تفاوت مانده اید " با ناراحتی ولحنی خجالت پار که عدم آگاهی وی را در مسائل سیاسی تداعی کرده بتواند، به ملای ایرانی گفت : " ... من یک دکاندارم مشغول زندگی شخص خودم میباشم ... " بلی خواننده گرامی این ساواکی با گفتن " فکر نمیکنم شما دکاندار باشید زحمتم را کم میکنم " از چوکی پهلوی آن دوست بلند شده به سمت مقابل در یک چوکی خالی لمیده به فکر فرو رفت.